

نظام قضایی ایران از آغاز قاجار تا انقلاب مشروطیت

پروفسور سیدحسن امین^۱

چکیده

نظام قضایی ایران در طول سلطنت پادشاهان قاجار تا قبل از مشروطیت بر اساس نهادهای بازمانده از عصر صفوی بر اساس تفکیک صلاحیت‌های شرع و عرف استوار بود. مطالعه چند و چون این ساختارها و تعامل حکام شرع و عرف برای بررسی علل و عوامل جنبش عظیم مشروطیت و در نهایت صدور فرمان ایجاد عدالت‌خانه و مشورت‌خانه مفید بلکه ضروری است. مطالعه شواهد و مصادیق متعددی که در دسترس است توأم با ملاحظات دیگر نشان می‌دهد که کاستی‌های نظام قضایی عصر قاجار از عوامل اصلی انقلاب مشروطیت بوده است.

واژه‌های کلیدی:

نظام قضایی، تاریخ قاجار، علل نارضایتی ایرانیان، انقلاب مشروطیت، مطالبات سیاسی.

۱. استاد بازنشسته دانشگاه گلاسگو کالدونیا - انگلستان.

۱. اهمیت موضوع مقاله و فواید آن

مطالعه تاریخ حقوق و نظام قضایی قبل از مشروطیت، برای بررسی علل و عوامل جنبش عظیم مشروطیت و در نهایت، صدور فرمان ایجاد عدالت‌خانه و مشورت‌خانه، مفید، بلکه ضروری است. در حالی که از جهت سیاسی و اجتماعی مطالعات بسیاری در زمینه انقلاب مشروطیت در دست داریم، نظام قضایی عصر قاجار که کاستی‌های آن از عوامل اصلی انقلاب مشروطیت بود، کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. مطالعه حاضر برای جبران این کمبود تهیه شده و به مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی تقدیم می‌گردد.

سخن از اینجا آغاز باید کرد که نظام قضایی ایران در اواخر عصر ناصری و پس از قتل او جوابگوی نیازهای اجتماعی و اقتصادی ایران و تحولات سیاسی و فرهنگی جامعه ایرانی نبود، چرا که این نظام قضایی، پس از انقلابات ناشی از قتل نادرشاه افشار در ۱۱۶۰ هجری قمری / ۱۷۴۷ میلادی، تا انقلاب مشروطیت در ۱۳۲۴ هجری قمری / ۱۹۰۵ میلادی، یعنی به مدت یکصد و شصت و اندی سال، جز در موارد استثنایی همچون عصر سلطنت کریم‌خان زند یا سه سال دوره صدارت امیر کبیر، به شکلی نامنظم و صورتی غیرمتمرکز به دست حکومتگران محلی، سران عشایر و رؤسای ایلات و قبایل، از یک سو و پیشوایان و عالمان یا عالم‌نمایان دینی، از سوی دیگر، اداره می‌شد. در حالی که ایرانیان در نتیجه آگاهی و بیداری سیاسی و آشنایی با نظام‌های حقوقی و قضایی اروپا خواستار تغییراتی در نظام موجود بودند که حقوق ایشان را در برابر اراده حکام وقت تأمین کند. تأکید اصلاح‌طلبان شهرنشین ایرانی در انقلاب مشروطیت بر تأسیس «عدالت‌خانه» و به دنبال آن، یعنی در مقام مطالبه ثانوی، تأسیس «مصلحت‌خانه» (پارلمان)، نشانه اهمیت حیاتی امنیت قضایی برای مردم ایران و نارضایتی شدید ایرانیان از نبود عدالت قضایی و کاستی‌های کمی و کیفی توزیع و توسعه عدالت قضایی در آن روزگار است. بررسی شواهد عینی و عملی این کاستی‌ها در سال‌های پیش از مشروطیت، توأم با تجزیه و تحلیل علل و عوامل این مشکلات و ناکارآمد بودن اصلاحات عصر ناصری، مطالبی است که مقاله حاضر به تفصیل و به‌طور جامع به آنها می‌پردازد.

۲. کلیاتی درباره نظام قضایی قبل از مشروطیت

۲-۱- تفکیک شرع و عرف

نظام قضایی عصر قاجار، به تقلید از عصر صفوی، بر اساس اصل تفکیک محاکم شرعی از مراجع عرفی (یعنی شناسایی متقابل صلاحیت‌های حکومتگران و مجتهدان) استوار بود. با این تفاوت که در عصر قاجار، از یک سو با اعمال کاپیتولاسیون از سوی دولت‌های غربی، استقلال و صلاحیت مراجع قضایی ایران مخدوش شد و از سوی دیگر، با نضج گرفتن علم اصول فقه و غلبه مجتهدان بر اخباریان، بر قدرت و تعداد مجتهدان شیعه که خود را مستقل از دولت وقت، مرجع انحصاری «ولایت عامه» در غیبت امام معصوم— دست کم در حوزه قضا و فتوا اگر نه در تمام حوزه‌های مدیریت جامعه شیعه به صورت دکترین ولایت فقیه— می‌دانستند، افزوده شد و در نتیجه نه تنها هر شاکی و عارضی که پرونده‌های مدنی و حقوقی (و گاهی حتی جزایی) می‌توانست با توافق طرف خود (و گاهی بدون موافقت او)، به هر یک از این مجتهدان که بیرون از نظارت دولت به رسیدگی قضایی و به اصطلاح آن زمان «حکومت شرعی» می‌پرداختند، مراجعه کند، بلکه در بعضی مقاطع زمانی و مکانی، مجتهدان به اصطلاح «مبسوط‌الید» با داشتن نوعی «سپاه خصوصی مسلح» به اجرای احکام خود نیز، به خلاف میل، یا دست کم مستقل از حکومت محلی، دست می‌زدند.

با وجود چنین مشکلاتی، علی‌الرسم، اصل تفکیک صلاحیت‌های عرفی از صلاحیت‌های شرعی در طول سلطنت قاجاریان، همانند عصر صفوی، با شدت و ضعفی که نتیجه تعامل مراجع شرع و عرف بود، ادامه داشت و حتی در قانون اساسی مشروطیت نیز انعکاس یافت. به این معنی که حکام شرع به پرونده‌های خصوصی و مدنی رسیدگی می‌کردند و دادرسی در حوزه حقوق عمومی و جزایی، یعنی هر آنچه با حفظ نظم عمومی و جان، مال و ناموس مردم ربطی داشت، در صلاحیت مراجع عرفی و حکومتگران منصوب از سوی دولت بود، که چون تفکیک قوا در آن زمان ملحوظ نبود، هر یک از والیان و حاکمان، در عین داشتن سمت اجرایی، عالی‌ترین مرجع قضایی حوزه مأموریت خود نیز محسوب می‌شدند. افزون بر آن، به تقلید از عصر صفوی، برای تمرکز و نظارت بر امور قضایی، «امیر دیوان» در رأس «دیوان‌خانه»، رئیس قوه قضائیه شمرده می‌شد. بنابراین، «امیر دیوان» عصر قاجار، اگر چه اقتدار و اعتبار «دیوان‌یگی» عصر صفوی را نداشت، باز

هم به کمک صدر دیوان یا صدر الممالک، به أحداث اربعه (قتل، جرح، سرقت، و تجاوز به عنف) رسیدگی می‌کرد.^۱

۳. مراجع قضایی عصر قاجار

۳-۱- مراجع عرفی

دیوان‌خانه یا دیوان عدالت را میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی در آخرین سال‌های سلطنت فتحعلی‌شاه تأسیس کرد تا در مقابل محاضر شرع، به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی عرفی به احقاق مردم و رفع ظلم و جور از متظلمان و دادخواهان بپردازد. نامدارترین امیر دیوان‌های عصر فتحعلی‌شاه (وفات ۱۲۵۰ق) و محمدشاه قاجار (وفات ۱۲۶۴ق) میرزائی‌خان قزوینی (پدر مشیرالدوله، صدر اعظم ناصرالدین‌شاه) و برادرش ابراهیم‌خان امیر دیوان بودند. اما دیوان‌خانه دولتی و همچنین دیگر مراجع قضایی عرفی مانند مجلس تحقیق مظالم (زیر نظر شاه) یا مجلس تجارت (بازرگانان) در سطح کشور اعتبار کافی نیافت، زیرا از یک سو والیان ایالات و حاکمان ولایات مستقل، در عمل، به شهروندان حوزه مأموریت خود اجازه دستیابی به این مرجع عالی را نمی‌دادند و چون از شکایت افراد علیه خود یا گماشتگان خود به دیوان‌خانه یا دیگر مراجع قضایی عرفی اطلاع پیدا می‌کردند، در مقام ایذا و آزار شاکی برمی‌آمدند و از سوی دیگر، مجتهدان ذی‌نفوذ نه تنها دادرسی در حوزه حقوق خصوصی، از جمله اهلیت، حجر، افلاس و انواع دعاوی احوال شخصیه و نیز دعاوی ملکی و مالی را در صلاحیت انحصاری خود محفوظ می‌داشتند، بلکه با گسترش دامنه صلاحیت خود، از قدرت دستگاه‌های دادرسی عرفی می‌کاستند.

اقدامات دولت مرکزی برای زیر نظر گرفتن «حکومت شرعیه»، یعنی دادرسی به وسیله مجتهدان، در کل، به ویژه پس از به صدارت رسیدن میرزا آقاسی، از تأثیر افتاد و به نتیجه نرسید. یکی از این اقدامات، انتصاب «شیخ الاسلام»ها و «قاضی»های رسمی به سبک دولت عثمانی، از میان عالمان دینی و روحانیون شیعی برای شهرهای مختلف بود. اما در مجموع، چون مجتهدان قدر اول و مبسوط‌الید، حاضر به قبول این مناصب از سوی دولت نبودند، لذا روحانیون رده دوم به این مناصب منصوب شدند، و چون این سمت‌ها، موجب مستمری سالیانه داشت، جنبه موروثی یافت و در نسل دوم، اغلب شیخ‌الاسلامان و

۱. محمد محیط طباطبایی، *تاریخ دادگستری در ایران*، (انتشارات وحید، تهران، ۱۳۵۰)، ص ۵۰؛ نیز: عبدالله مستوفی، *شرح زندگانی من*، تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۲.

قاضیان منصوب از سوی دولت، جامع شرایط تصدی منصب قضا و فتوا بودند و لذا قادر به رقابت جدی با مجتهدان جامع‌الشرایطی نبودند که بیرون از حوزه نظارت دولت، برای ترافع دعاوی محل مراجعۀ مستقیم مردم و مورد اعتماد ایشان بودند. به این معنی که طرفین دعوی همیشه با توافق خصوصی خود به محضر مجتهدی که او را عادل و قابل می‌دانستند، مراجعه می‌کردند و تنها در مواردی که طرفین دعوی، در مراجعه به مجتهد معین توافق نمی‌کردند، حاکم عرف، پرونده را اغلب به سلیقه خود و گاهی به حکم قرعه به یکی از محاکم شرع ارجاع می‌کرد و در این صورت از طرفین التزام می‌گرفت که به حکم شرعی صادره از حاکم شرع گردن نهند.^۱

مهم‌ترین عامل بی‌اعتمادی مردم ایران به دادرسی عرفی در عصر قاجار، نبودن قواعد منظم منسجم و قابل پیش‌بینی بود؛ در حالی که در دادرسی شرعی، تمام قواعد و احکام ماهوی و آداب و رسوم شکلی دادرسی کاملاً منظم و قابل پیش‌بینی بود. به همین دلیل، دادرسی شرعی برای هر دو طرف دعوی و اشخاص ثالث حائز مشروعیت بود، ولی دادرسی عرفی حائز چنین مشروعیتی نبود، زیرا در دادرسی عرفی، به اقتضای طبیعت نظام استبدادی مطلق، میل و اراده حاکم (اعم از شاه، صدراعظم، والی، حاکم، رئیس ایل و متنفذان دیگر) به مراتب مؤثرتر از هر گونه رویه، سابقه و سنت عرفی بود. در اختیارات شاه هم که در رأس نهاد دادرسی عرفی قرار داشت، هیچ گونه محدودیت و مشروطیتی منظور نمی‌شد و شاه می‌توانست کمترین خطاها را با شدیدترین کیفرها پاسخ دهد. برای نمونه، گیوم آنتون الیویه فرانسوی (اولین سفیر جمهوری فرانسه در ایران) نوشته است که آقامحمدخان قاجار در ۱۲۱۰ق/ ۱۷۹۶م، تصویر خود را که یک تن از اروپاییان در مشهد از او کشیده بود، به یکی از افسران خود سپرد و چون به تهران رسید، آن را خواست. چون تصویر را در تهران به نظر او رسانیدند، متوجه شد که شیشه قاب آن در طول راه شکسته است. بنابراین، شاه که معتقد به هیچ تناسبی بین مجازات و گناه نبود، دستور داد که هر دو چشم افسر بدبختی را که مسؤول نگهداری آن تصویر بود، از کاسه درآورند. دستور شاه بلافاصله اجرا شد و افسر کور را از شهر بیرون کرده از کلیه مزایا و مناصب محروم شناختند. الیویه اضافه می‌کند که این گونه مجازات‌ها در ایران فراوان است، اما آقامحمدخان برای تنبیه زیردستان خود روش تازه‌ای پیدا کرده و آن «درسدن شکم گناهکاران و بیرون کشیدن امحاء و احشای اوست. وی در جریان این روش تا حدی

سنگدلی و خونخوارگی به خرج داد که دستور می‌داده روده گناهکاران را در آورده و دور گردنشان گره بزنند و سپس آنان را نیمه‌جان نزد حیوانات وحشی افکنند.^۱

افزون بر این اختیارات نامحدود در مجازات گناهکاران و بی‌گناهان، عزل و نصب تمام اجزای مسؤول قوای مجریه و قضائیه، منوط و مشروط به اراده شخص شاه بود و به همین نسبت، ولی عهد وقت در آذربایجان و والیان دیگر در ایالت‌های حوزه مأموریت خود و رؤسای ایلات و عشایر در قلمرو خود، هر کدام در رأس نهاد دادرسی عرفی قرار داشتند و در تنبیه مغضوبان، اعم از گناهکاران و بی‌گناه، اختیارات نامحدود داشتند. بر طبق قول میرزا مصطفی‌خان منصور السلطنه، تا قبل از مشروطیت، «هر شخص مقتدر و بلکه هر فرآش حکومت در میان مردم محاکمه نموده و احکامی که جز میل شخصی و اغراض نفسانی مدرکی نداشت، صادر و اجرا می‌نمودند.»^۲

قتل آقا محمدخان قاجار در شب شنبه ۲۱ ذی‌حجه ۱۲۱۱ق/ ۱۷۹۷م در قلعه شوشی (شیشه) در قسمت شمال رود ارس به دست سه تن از پیشخدمتان خاص او به دلیل آن بود که شاه به خاطر خطای کوچکی بر این خادمان غضب کرده بود و فرمان قتل آنان را داده بود. اما چون روز صدور حکم شفاهی شاهی، روز پنجشنبه، یعنی شب جمعه شب خیرات بود، اجرای حکم به بعد از روز جمعه موکول شد. آن وقت، سه پیشخدمت محکوم به اعدام، قبل از آن که صبح شنبه فرارسد، حاکم ظالم بی‌رحم خود را شبانه کشتند. همین حادثه قتل سردودمان سلسله قاجار، نشانی از چگونگی عدم امنیت قضایی در ایران در اوایل قرن سیزدهم هجری، یعنی اواخر قرن هیجدهم میلادی است و نشان می‌دهد که شخص شاه حتی داشت که کوچک‌ترین خطایی را به بدترین وجهی، یعنی حکم اعدام سه نفر، مجازات کند.

پس از قتل آقا محمدخان، پسر برادر او باباخان با عنوان فتحعلی‌شاه دو ماه بعد (پس از محرم و صفر)، در ۱۲۱۲ق تاجگذاری کرد و چندین سال بعد پسر او نایب‌السلطنه عباس میرزا ۱۲۴۹-۱۲۰۳ق/ ۱۸۳۳-۱۷۸۶م به تأسیس دیوان‌خانه‌ای مستقل در تبریز همت گماشت. این دیوان‌خانه، انتصاب قضات در شهرهای مختلف آذربایجان را برعهده گرفت.^۳

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام‌فراهانی، کارگزار عمده نایب‌السلطنه، که عامل اصلی این اصلاحات

۱. گیوم آنتون الیویه، «تهران در نخستین سال‌های پابخت»، *فصلنامه ایران*، شماره ۶ (زمستان ۱۳۷۵)، ص ۴۰.

۲. مصطفی منصورالسلطنه، *حقوق اساسی*، تهران، ۱۳۲۷ق، ص ۳۶۵.

۳. ناصر نجفی، *ایران در میان طوفان*، (کانون معرفت، تهران، ۱۳۳۶)، ص ۲۹ و ص ۱۹۸؛ نیز: الکساندر کاظم بیگ، *سیر تحول تمدن در ایران*، ترجمه طهمورث ساجدی، گیلان ما، شماره ۱۰ (بهار ۱۳۸۲)، صص ۶۴-۶۵.

بود، هنگامی که پس از تاجگذاری محمدشاه، به صدارت رسید، به تأسیس دیوان عدالت یا دیوان‌خانه سراسری جدیدی پرداخت که به مدت پنج سال به شیوه‌ای منظم و بالنسبه مؤثر به دادرسی عرفی در زمینه‌های مختلف پرداخت. این دیوان‌خانه متشکل از هفت عضو به شرح زیر بود:

- ۱- امیر دیوان‌خانه، که رئیس محاکم عرفی و در واقع رئیس قوه قضائیه بود.
 - ۲- صدر دیوان، که شخصیتی روحانی و در حقیقت مستشار شرعی دیوان‌خانه بود.
 - ۳- امیرالنجبا، که نماینده شاهدگان قاجار و مسؤول رفع اختلاف و رسیدگی به شکایات علیه آنها بود.
 - ۴- امین دیوان، برای رسیدگی به اختلاف میان زنان. آغابهرام (خواجه حرمسرای قاجار) مدت‌ها در این سمت انجام وظیفه می‌کرد و هم اوست که در مقطعی لقب «معین‌السلطان» را برای خود دزدیده بود و ناصرالدین‌شاه به او نوشت که این لقب را از کجا آورده است.
 - ۵- امیر لشکر، که نماینده نظامیان بود.
 - ۶- مستوفی دیوان، که رئیس ممیزی برای امور مالی و ناظر در مسایل مالیاتی بود.
 - ۷- ناظم‌العدالة، که در حکم دادستان کل دیوان عدالت بود.
 - ۸- منشی‌باشی (رئیس‌الکتاب) که رئیس دفتر دیوان بود.^۱
- اجرای احکام دیوان عدالت به دست مأموران مخصوص موسوم به «فراش» بود که زیر نظر «نایب فراش» (رئیس مأموران مسؤول اجرای احکام در تهران) و «نایب غلام» (مسؤول اجرای احکام در شهرستان‌ها) انجام وظیفه می‌کردند. یعنی هر کدام از دو شخص یاد شده، به تعداد کافی فراش و غلام و مأمور در اختیار داشتند.^۲
- در بعضی پرونده‌های مهم که نظم عمومی با مسایل دینی، اعتقادی و شرعی ربط می‌یافت، حاکمان شرع و عرف متحداً به پرونده رسیدگی می‌کردند. یکی از این موارد استثنایی که در تبریز با حضور ناصرالدین میرزا، ولی عهد وقت، به وسیله حاکمان شرع و عرف برگزار شد، محاکمه سیدعلی محمدباب شیرازی است. باب که در آن تاریخ در قلعه چهریق محبوس بود، برای استنطاق و محاکمه به وسیله هیأتی از عالمان تبریز، از جمله نظام‌العلماء تبریزی، به دیوان‌خانه تبریز احضار شد و پس از استنطاق و پرسش و پاسخ‌های

1. Flore ,op cit.

۲. کاظم بیگ، همانجا، ص ۶۵.

حاکمان شرع و عرف با او، که سپهر تفصیل آنها را در *ناسخ‌التواریخ* نوشته است، حاکمان شرع سیدباب را به قتل محکوم کردند و حاکمان عرف آن حکم شرعی را اجرا کردند. دیوان‌خانه عظمی، افزون بر صلاحیت‌های قضایی، به مثابه عالی‌ترین مرجع رسمی دادرسی عرفی در عصر قاجار، صلاحیت‌های اداری و دیوانی متعدد دیگری نیز داشت که از جمله آنها ثبت اسناد و گواهی رسمی صحت و اعتبار اسناد مختلف عهدی و تملیکی بود، چنان که بسیاری از برات‌ها و سفته‌هایی که به اصطلاح امروز قرضه ملی دولت قاجار بود، به مهر دیوان‌خانه مهور می‌شد. نمونه آنها برات‌هایی است که به خواهش میرزا آقاسی، صدراعظم محمدشاه، به نفع حاجی عبدالرحیم و برادرش حاجی میرزا عبدالکریم (داماد فتحعلی‌شاه) به عنوان وام برای والی فارس (حسین‌قلی‌خان نظام‌الدوله مقدم مراغه‌ای، آجودان‌باشی) صادر شده بود.^۱ اما نه ثبت اسناد در دیوان‌خانه لزوماً موجب رسمی شدن اسناد و ضمانت اجرای آنها با صدور اجرائیه می‌شد و نه شکایت شاکیان به دیوان‌خانه منجر به احقاق حق ذوی‌الحقوق یا مجازات بزه‌کاران و مانع ظلم و بی‌عدالتی حکومتگران و متنفذان محلی می‌گردید.

دلیل این بی‌عدالتی‌ها و بی‌قانونی‌ها، طبیعت استبدادی نظام سیاسی و نبود آزادی و برابری در جامعه ایرانی در عصر قاجار بود. شواهد ارتباط عدم امنیت قضایی با طبیعت استبدادی نظام سیاسی عبارتند از:

۱- قتل قائم‌مقام فراهانی به دستور محمدشاه و قتل امیر کبیر به دستور ناصرالدین شاه، یعنی نابودی و حذف فیزیکی دو صدراعظم خدمتگزار به صرف اراده شخصی و دستور شاه، بدون هر گونه فرآیند مشخص قانونی (مثل تفهیم اتهام و فرصت دفاع و اثبات مجرمیت صدراعظم مغضوب)، بهترین شاهد بی‌عدالتی و بی‌دادگری قاطع عصر قاجار است.

۲- اگر وزیر کشی منوط به اراده شخص شاه بود، سر بریدن و شکم پاره کردن و لای دیوار گذاشتن مردم عادی محتاج کسب اجازه مخصوص از شاه نبود. اغلب والیان و حاکمان محلی منصوب از سوی شاه در حوزه مأموریت خود، بر جان و مال ساکنان آن حوزه مسلط بودند.

۳- حشر کشی و تجهیز عوام اغلب به تحریک مجتهدان مقتدر و متنفذ صورت می‌گرفت که رأساً به خلاف میل شاه یا حاکمان محلی - به قتل و زجر بی‌گناهان یا آزاد کردن گناهکاران از دست مأموران دولتی امر می‌کردند. نمونه‌های مشهور این مداخلات،

1. Lambton, A.K.S", "The Case of Hiajji Abd al-Karim", in Bosworth, C.E., *Iran and Islam*, Edinburgh University Press. 1971, P. 337.

کشتن گریبایدوف (سفیر روسیه تزاری) به تحریک حاج مسیح استرآبادی الاصل تهرانی المسکن معروف به «ایلچی کش» در تهران، کشتن و حبس و زجر صوفیان به امر آقامحمدعلی بهبهانی در کرمانشاه، کشتن چند نفر شیعی اسماعیلی هفت امامی به مباشرت معین‌الغریبایی نیشابوری در حوالی قدمگاه مشهد، و صدها مورد بابی‌کشی در اطراف و اکناف کشور به فتوای مجتهدان محلی است.

موارد دیگر از تداخل عوام و رجاله در مسایل عمومی را در وقایع خراسان می‌توان یافت. در عصر ناصری، اصحاب سراچه که زیر چتر حمایت حاج میرزا حیب مجتهد خراسانی در مشهد به روشنگری و اصلاحات فرهنگی و دینی می‌پرداختند، مورد حمله متحجران قرار گرفتند. مرشد ایشان میرزامهدی خدیو گیلانی در معرض خطر قتل بود و فرار کرد و حاج میرزا حیب مجتهد از مشهد نفی بلد و حاجی فاضل خراسانی به درگز تبعید شد.^۱ در همین اوان، یکی از اعضای اصحاب سراچه به نام میرزازین‌العابدین سبزواری، به دسته مخالفان پیوست و در ۱۳۱۳ق قریب هشتصد نفر از طلاب علوم دینی را که از جماعت الوار و اکراد اطراف مشهد بودند، دور خود جمع کرد و از هر یک از این هشتصد نفر به بذل مال و جان به سود خود بیعت گرفت و در مقابل، آنان را به یک جفت ششلول و یک چماق مسلح کرد و بدین گونه با سپاه (!) خود دست به دخالت در کارهای عمومی و محدود کردن آزادی‌های مردم زد. آنان، از جمله، «هر کس را که می‌دیدند سیبلش را نزده و دارای شارب است، فوراً او را توقیف کرده، شارب‌های او را می‌زدند و بعد، اتباع مسلمان روسیه را هم مانع می‌شدند که با لباس [محلی و عادی خودشان که با لباس و حجاب معهود شیعیان خراسان متفاوت بود] به حرم امام‌رضا(ع) بروند... در ۱۳۱۵ق به مثله کردن بعضی بهائیان پرداختند و از جمله حاجی محمد نامی را... مثله می‌کنند، با تپانچه او را می‌کشند و با نفت و هیزم پیکرش را آتش زده و نیم‌سوخته او را در چاه مبال می‌اندازند.»^۲

چند سال بعد، اختلافات صوفی‌ستیزی در بیدخت گناباد به اوج رسید و عاقبت، حاج ملاسلطان محمد گنابادی، معروف به سلطان‌علی‌شاه (۱۲۵۱-۱۳۲۷ق)^۳ به تحریک سلطان الواعظین عربشاهی سبزواری^۴ در شب بیست و ششم ربیع‌الاول ۱۳۲۷ به قتل رسید و

۱. سیدحسن امین، «اصحاب سراچه»، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، سال چهاردهم، شماره سوم و چهارم (آذر و دی ۱۳۷۸)، صص ۵۰، ۶۰.

۲. مهدی بامداد، رجال ایران، ج ۶، صص ۱۱۳-۱۱۲.

۳. برای شرح حال او ر.ک.: ۵/یرةالمعارف تشیع، ج ۹، ص ۲۵۳.

۴. برای شرح حال او ر.ک.: ۵/یرةالمعارف تشیع، ج ۹، ص ۲۵۶.

مخالفان، پس از آن «آنچه از اطفای نور خدا توانستند، کردند، از منبر رفتن و نسبت‌های زشت دادن و لعن کردن و فقرا را مجبوراً توبه دادن و مردم را محرک شدن و به منازعه و ادعا بر فقرا واداشتن... زوجه کربلایی حسین بیدختی... را گرفتند و به تحریک سید محمد رضا.. تا سه روز شکنجه نمودند... دست و پایش را سوزن و نیش کارد زدند و بالاخره او را آوردند به خانه سید [محمد] رضا که پایتخت سوارهای بلوچ و حاج ابوتراب [نوقابی] بود در بیدخت، و اغلب فقرای مأخوذ را در آنجا حبس و آزار و قصّ شارب و تکلیف برائت می کردند و نقدی به قدر میسور از او می گرفتند.»^۱

۴- بسیاری از والیان و حاکمان، اوقات خود را به خوشگذرانی و تفریح و تفرّج و شکار می گذراندند و کار دادرسی عرفی را به نایب‌الایاله‌ها و نایب‌الحکومه‌ها یا کلانتران و کدخدایان واگذار کرده بودند و آنان نیز به نوبه خویش، نسبت به مردم بی‌پناه ظلم می کردند و داد دادخواهان را نمی دادند و گاهی حتی در فهم دستور مافوق خود دچار اشتباه می شدند و به قول معروف، اگر رئیس می گفت کلاه بیاور، آنان سر می آوردند. نمونه‌ای مضحک از بدفهمی دستور مافوق که منجر به مجازات یک شهروند بی گناه تهرانی شد، به گزارش مرحوم ضیاء لشکر در یادداشت‌های خطی اش آن بود که حاکم تهران، کامران میرزا نایب‌السلطنه (فرزند ناصرالدین شاه) یک سال که سر در نقاره‌خانه را در تهران به رسم معهود در روز چهاردهم شعبان به مناسبت میلاد امام زمان (عج) آذین می بستند، به معاون خود (وزیر نظام) دستور داد که: بگو «میز بزرگ» را بیاورند و جار هفت شاخه (شمعدان هفت شعله) را روی آن بگذارند. وزیر نظام، بلافاصله، سپس از رفتن کامران میرزا، دو نفر فراش فرستاد تا پیر محترمی را که به «میز بزرگ» (میرزا بزرگ) معروف بود و ریشی بلند و اندامی استخوانی داشت، نزد او آوردند و سپس دستورات او را زیر سردر نقاره‌خانه ایستاده و چنبره مخصوص طبق کشی را به دست او دادند که روی سرش بگذارد و آن گاه طبقی را با جار سنگین هفت شعله روی سر او گذاشتند و ساعت‌ها او را همچون مقصری که به امر حاکم باید چنین عقوبت شود، زیر سردر نقاره‌خانه نگاه داشتند. هر کس از وزیر نظام و فراشان، علت این عقوبت یعنی تقصیر مجازات شونده می پرسید، جوابی جز امر نایب‌السلطنه نمی دادند. تا آن که وقت غروب خود نایب‌السلطنه با کالسکه اش برای بازدید در محل حاضر شد و چون چشمش به میرزا بزرگ که شمعدان هفت شعله را با ناتوانی روی سر نگاه داشته بود، افتاد، از وزیر نظام، معاون خود، پرسید که

۱. عباس علی کیوان قزوینی، شهید به، چاپ دکتر شهرام بازوکی، عرفان ایران، ۱۳۷۹، ج ۳، صص ۱۶۶-۱۴۹.

این شخص کیست که طبق جار هفت شاخه روی سرش گذاشته‌اید؟ وزیر نظام گفت: «همان «میززرگ» که خود دستور فرموده بودید!»

دادرسی عرفی، از این جهت که شخص شاه در رأس آن قرار داشت، در تنوری، قابل تجدیدنظر از حاکم به والی و از والی به شاه بود. اما در عمل، شیوه تظلم و دادخواهی در دادرسی عرفی نهادینه نشده بود و قاطبه مردم از امنیت قضایی محروم بودند.^۱ این پیدادها در آثار منظوم و منثور بازمانده از عهد قاجار انعکاس یافته است و از جمله ابوالنصر فتح‌الله شیبانی کاشانی، با شکایت از عدم امنیت قضایی در قصیده معروف «دادپیه» خود از پادشاه تقاضای دادگستری و برقراری عدالت قضایی کرده و گفته است:

دادگر آسمان که داد به شه داد	داد که تا خاکیان رهند ز پیداد
داد ترا داد تا که داد دهی تو	ور ندهی داد، داد از تو کند داد
داد ده امروز تا که داد دهند	فردا کانجا یکی است بنده و آزاد

در طول عمر قاجار، روند استقلال حکام شرع در برابر حکام عرف، که از اواخر عمر صفوی شروع شده و به استثنای دوره کوتاه سلطنت نادرشاه ادامه یافته بود، به شکل فزاینده‌ای پیش رفت و به همین دلیل، دادرسی عرفی زیر نظر والیان و حاکمان منصوب از سوی دولت نسبت به دادرسی شرعی که مستقیماً و مستقلاً به وسیله مجتهدان اداره می‌شد، بالنسبه کم‌رنگ می‌نمود. یعنی مجتهدان، جز در موارد استثنایی، رأساً به عنوان صاحبان محاضر ترافع، بی هر گونه احساس نیازی به توافق یا تأیید مراجع عرفی، بالاستقلال به تمام دعاوی مدنی رسیدگی می‌کردند و در پرتو مشروعیت سنتی و مذهبی خود کاملاً از کنترل دولت مستقل بودند. در این دوران، تنها قضایی که یا با امنیت ملی (همچون خروج نظامی، شورش یا خیانت نسبت به دولت) یا نظم عمومی (احداث اربعه) مرتبط بود، به وسیله حکمرانان و کارگزاران منصوب از سوی حکومت مرکزی تعقیب و مجازات می‌شد، که نمونه‌های آن مقابله دولت مرکزی با شورش شیخ عبیدالله کُرد در آذربایجان غربی، شورش بابیه در قلعه طبرسی در مازندران و شورش حسن خان سالار در خراسان است. به جز این چنین موارد استثنایی، رسیدگی به اکثریت قضایا حق انحصاری والیان محلی (حکام عرف) از یک سوی و مجتهدان محلی از سوی دیگر بود. اما تقسیم صلاحیت بین حکام عرف و شرع، به طور کامل رعایت نمی‌شد و در بعضی موارد، حتی هنگامی که حاکمان عرفی در مقام رسیدگی به پرونده‌های جزایی در صدد تعقیب و

۱. علی‌خان ظهیرالدوله، تاریخ بی‌دروغ، (انجمن اخوت، تهران، ۱۳۳۷)، صص ۱-۲.

دستگیری متهم برمی آمدند، اگر متهم خود را به حوزه اقتدار مجتهدان - یعنی منزل مسکونی مجتهد که اکثراً دارالقضای او بود، یا مساجد و مدارس دینی - می رسانید، به آیین «بست نشینی» از دسترس حکام عرفی مصون می ماند. به دلیل چنین اوضاعی، احتشام السلطنه که خود در ۱۳۰۶ قمری حاکم خمسۀ زنجان بوده است، می نویسد: «حکومت، در مقابل آخوند و نفوذ و جمعیت آنها و دخالت هایی که در امور می کردند، به کلی بی اقتدار بود.»^۱ شواهد اقتدار روحانیون در عصر قاجار به عنوان مراجع دینی و شرعی در برابر حکام عرفی بسیار است و در اینجا تنها برای نمونه به ذکر چند مورد مهم اقتصار می شود:

الف- جبهه گیری روحانیون در برابر دولت قاجار پس از شکست ایران از روسیه تزاری که بر اثر فتوای مراجعی همچون سیدمحمد مجاهد به تجدید جنگ ایران با روسیه (دومین شکست ایران در جنگ) منجر شد.

ب- قتل گریبایدوف، سفیر فوق العاده روسیه در تهران، به فتوای شیخ مسیح استرآبادی الاصل تهرانی المسکن معروف به ایلچی کش.

ج- الغای قرارداد رژی بر اثر مخالفت حاج میرزا حسن آشتیانی در تهران با آن و تأیید و تقویت او از سوی حاج میرزا حسن شیرازی که با صدور فتوای تحریم تنباکو ضرب شستی عظیم به ناصرالدین شاه نشان داد.

د- اجبار ناصرالدین شاه به عزل میرزا حسین خان سپهسالار در اثر تهدید ملاعلی کنی، که اگر شاه صدراعظم خود را عزل نکند، مردم شاه را به کشور راه نخواهند داد.

هـ- مشهودترین و عادی ترین مورد اقتدار مقامات روحانی، نهاد بست نشینی بود. اشخاصی تحت تعقیب (اعم از اشخاص تحت پیگرد کیفری، مانند متهمان به قتل، یا محکومان مدنی، مانند ورشکستگان) با بست نشینی در خانه مجتهدان یا مکان های مقدس از تیررس صلاحیت مأموران حکومتی (فراش باشی، داروغه، محتسب، محصل و دیگر مأموران رسمی اجرای احکام دولتی) مصون و در امان بودند.

تردید نیست که در بسیاری از موارد، اختلاف نظرها منافع روحانیون قدرتمند با مراجع دادرسی عرفی و حکومتگران محلی، ریشه در جاه طلبی و مال دوستی بعضی از این روحانیون داشت که تعدادی از ایشان از ثروتمندان و دولتمندان درجه اول کشور شده بودند. برای مثال، ملاعلی کنی در تهران، حاج آقا محسن عراقی در اراک، ملارفع شریعتمدار رشتی در گیلان و حاج میرزا ابراهیم شریعتمدار در سبزوار، هر چهار نفر از مالکان بزرگ کشور محسوب می شدند. اما این نکته را نیز باید منظور نظر داشت که یکی

از دلایل عمده اقتدار مجتهدان محلی و گرایش مردم به حکومت شرعی ایشان و پناه جستن و تحصن در حریم آنان، بی‌نظمی غریب و فساد عجیب حکومتگران وقت بود که اغلب برای سرکیسه کردن مردم یا گرفتن اقرار از متهم به شکنجه و تحمیل مجازات‌های غیرانسانی اشخاص می‌پرداختند و مردم برای رهایی از ظلم حکام عرف به مجتهدان پناه می‌بردند. به گزارش حاکم زنجان، «چندین هزار» حکم قضایی ناحق و ناسخ و منسوخ در دست طرفین دعوی در سراسر ایران بود که «به واسطه رشوه و پیشکشی که نزد منشی‌های امین‌السلطان فرستاده می‌شد و یا به توسط وسائط و واسطه‌هایی که نزد خود ایشان راه پیدامی کردند و از شدت شرم حضور و میل به این که همه کس از او راضی شود، حکم را نخوانده مهر می‌کرد».^۱

این اظهار نظر عام احتشام‌السلطنه نسبت به علل و عوامل صدور احکام قضایی از سوی مصادر حکومتی، از این جهت حائز اهمیت است که وی در مقام حاکم مستقل زنجان، خود، این مشکلات را طی دوره حکومتش تجربه کرده و برای نمونه شواهدی از مشاهدات و تجربیات خود را در برخورد با احکام ضد و نقیض صدراعظم وقت و مجتهدان محلی در دعوی «آقاخان قاجار علیه امام جمعه ابهر» چنین گزارشی کرده است که در یک مرافعه ملکی، چون اسناد مالکیت طرف او که از سوی مجتهدان محلی صادر شده بود، معارض بود، او در مقام حاکم منصوب از سوی دولت مستقیماً از شخص صدراعظم وقت کسب تکلیف می‌کند. صدراعظم می‌گوید: «من، بر حسب عرض عارض و تظلم آنها حکم می‌دهم، شما حاکم هستید؛ باید تحقیقات نموده و احقاق حق نمایید». بنابراین، صدراعظم اعتراف می‌کند که وی «بر حسب عرض عارض» یعنی فقط به صرف اعلام و اظهار یک‌طرفه شاکی و بدون دادن فرصت دفاع به طرف شکایت یا مطالعه اسناد و مدارک هر دو طرف، حکم صادر می‌کند؛ این است که حاکم زنجان، با رسیدگی مستقل و بررسی اسناد و مدارک هر دو طرف، حکم قطعی به ذی‌حق داده و احکام صادر از سوی امین‌السلطان و ناصرالدین شاه را به همراه «احکام شرعی که از مصادری صادر می‌شد که به جای خود مقصرتر از امین‌السلطان‌ها بوده و هستند»، از طرفین دعوی می‌گیرد و می‌سوزاند.^۲

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۰۱.

بدتر از این اوضاع، اخلال و دخالت بعضی شخصیت‌های بی‌مسئولیت کشور در کارهای قضایی و اجرایی است. شاید بدترین نمونه آنها دخالت‌های بیجا مهدعلیا (مادر ناصرالدین شاه) در مسایل بزرگ قضایی و جزایی باشد. برای نمونه، مهدعلیا پس از مرگ شوهرش، حاج میرزا آقاسی، صدراعظم وقت را از صدارت معزول و منفصل کرد.^۱ وی پس از جلوس پسرش ناصرالدین شاه به سلطنت نیز بزرگترین مانع اقتدار و حسن جریان اصلاحات امیرکبیر و عامل عمده توطئه‌ها علیه او بود، که عاقبت به قتل امیر منجر شد. نامه‌ها، عرض حال‌ها و شکوائیه‌هایی که در طول سلطنت قاجاریان از گوشه و کنار کشور به شخص شاه یا صدراعظم یا مراجع رسمی دادرسی عرفی مانند دیوان‌خانه، دیوان تظلمات عامه یا مجلس تحقیق مظالم نوشته شده‌اند، از منابع مهم تاریخ قضایی ایران به شمار می‌روند و از آن میان، در مجموعه مفصلی شامل دوهزار و شاتزده عریضه که طی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۳ ق به دفتر مجلس تحقیق مظالم رسیده و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است، بخشی به محاکمات عرفی اختصاص داد.

۲-۲-۲- مراجع قضایی شرعی

به اکثریت قریب به اتفاق دعاوی خصوصی در ایران عصر قاجار توسط مجتهدان، به عنوان حاکمان شرع، رسیدگی می‌شد. امتیاز محاکم شرع در برابر مراجع عرفی به این دلیل بود که این محاکم از نظر حقوق ماهوی و شکلی، از یک نظام منسجم، توسعه یافته و قابل پیش‌بینی - بر پایه احکام و ضوابط فقه شیعه امامیه - برخوردار بود. یعنی به خلاف دادرسی عرفی که در نهایت به اراده شخصی و میل و رأی فرد حاکم یا والی و در رأس هرم نظام استبدادی، شخص شاه، بستگی داشت و سلطان مستبد در عمل می‌توانست بدترین خیانت‌ها و جنایت‌ها را عفو کند و کمترین سوءادب یا جسارت شفاهی که به شدیدترین وجهی مجازات کند، در دادرسی شرعی، «قواعدبازی» (قوانین ماهوی و شکلی) از قبل بر مبنای متون مدون تثبیت شده بود. بنابراین، در پرونده‌های عادی و معمولی - از قبیل ازدواج، طلاق، ارث، معاملات خصوصی (غیرتجاری)، اختلافات ملکی و نقدی - هر پرونده‌ای که در محضر یکی از مجتهدان به عنوان حاکم شرع مطرح می‌شد، به‌طور منظم و یکسان و یکنواخت، جریان عادی خود را از ترافع دعوی (یعنی اظهار شکایت شاکی و مدعی، ارائه مستندات، گذراندن شهود، دفاعیات مدعی علیه، یا سوگند خوردن او، یا رد سوگند به

مدعی) تا صدور حکم نهایی و قطعی از سوی حاکم شرع طی می‌کرد. البته این قاعده کلی و اصل تئوریک همیشه در عمل به دلایل مختلف، از جمله دلایل زیر، رعایت نمی‌شد:

الف- همچنان که حکام شرع هر کجا می‌توانستند در حوزه صلاحیت‌های حکام عرف اخلال می‌کردند، حکام عرف هم در پرونده‌هایی که در محاضر حاکمان شرع مطرح می‌شد، دخالت می‌کردند. به این معنی که اولاً، ارجاع پرونده به حاکمان شرع در صورت عدم توافق طرفین به حکومت مجتهد معین، و ثانیاً طی شدن جریان عادی پرونده نزد حاکمان شرع، و ثالثاً اجرای حکم نهایی صادر شده از سوی حاکمان شرع، همه در گرو آن بود که حاکمان عرف یا دیگر متنفذان دولتی و محلی نسبت به موضوع شکایت یا دو طرف دعوی، حساسیتی نداشته باشند و در مقام مداخله یا اخلال در شروع یا جریان یا ختم پرونده برنیایند.

ب- بسیاری از مجتهدان، عالمان یا عالم‌نمایانی که محضر ترافع و فتوا داشتند، به حکم ضعف بشری و با نبودن شیوه تجدید نظر قضایی در احکام ایشان، از جهت مالی و غیرمالی نفوذپذیر بودند و در مواردی هم که شخص مجتهدی واجد عدالت شرعی بود، اصحاب مجلس و اطرافیان ایشان—از فرزند و خویشاوند و محرر و شهود در مرحله دادرسی گرفته تا اجامر و اوباش و الواط مسلح در مرحله اجرای احکام— قادر به نفوذ یا اخلال در پرونده یا اجرای حکم و خلاصه تزییع حق بودند و یا به دلیل حقه‌بازی و طراری اصحاب دعوی یا به دلیل ظاهرسازی و حیلہ شرعی از سوی شهود، همان مجتهدان عادل پرهیزکار در عمل به صدور احکامی که خلاف عدالت و در جهت تزییع حقوق ذوی‌الحقوق بود، دست می‌زدند. به همین دلایل بود که بعضی از عالمان دینی پرهیزکار، مانند سیدعلی شوشتری (استاد شیخ مرتضی انصاری)، دست از مسند قضا شستند و انزوا گزیدند و بعضی دیگر، همچون شیخ مرتضی انصاری، به شاگردان خود توصیه کردند که در خصوص مشاغل روحانیون، تدریس را چه برای رضای خدا و چه برای دنیا برعهده بگیرند و امامت جماعت را تنها برای رضای خدا قبول کنند، اما قضاوت را چندان سخت بشناسند که آن را حتی برای رضای خدا، یعنی از باب تکلیف شرعی و واجب عینی در وقتی که فقیه جامع‌الشرایط من به‌الکفایه در دسترس نباشد، نیز بر گردن بگیرند.

در چنین اوضاعی که مجتهدان پرهیزکار و محتاط‌تن به قبول مسؤلیت قضا نمی‌دادند، میدان برای مجتهدان یا نیمه‌مجتهدان بی‌تقوا برای بسط قدرت در حوزه قضایی بازتر می‌شد. بعضی از این مجتهدان مبسوط‌الید در شهرهای بزرگ، از جمله اصفهان،

تبریز، کرمانشاه، زنجان و سبزوار، دستگاهی شبیه حکومت با «سپاه خصوصی» برای خود ایجاد کرده و به استقلال به اجرای احکام خود می‌پرداختند. در اکثر قریب به اتفاق موارد، این سپاه خصوصی، به تعبیر حامدالگار، «از رهگذر مخالفت با دولت و اجرای فتوای مجتهد، بر قدرت روحانیون می‌افزود. و در عوض اجازه داشت که به غارت و دزدی پردازد و هر گاه در معرض تعقیب و تهدید قرار می‌گرفت، می‌توانست در مسجدها و خانه‌های علما بست بنشیند.»^۱ نمونه آن، حکومت آقامحمدعلی بهبهانی (وفات ۱۲۱۶ق) صاحب مقام معروف به صوفی کش در کرمانشاه است که خود صوفیان را رأساً محاکمه کرد و پس از احراز عدم تشرع آنان، ایشان را بند نهاد و در مواردی (معصوم‌علی شاه‌هندی، مظفرعلی شاه کرمانی، معطرعلی شاه کرمانی) فتوای قتل ایشان را صادر کرد. این مجتهد مستبد در رساله خیرانیه که در ردّ صوفیان نوشته است، اعتراف می‌کند که حتی هنگامی که برای تهنیت جلوس فتحعلی شاه از کرمانشاه به تهران آمده است، «در دارالسلطنه تهران مشغول تعزیر و تنبیه ملاحده صوفیه و فرق ضاله ظلمه شده، بنابر درویش کشی نهاده و سرهای آنها را تراشیده و کلاه مخروطی آنها را پاره پاره و از آن دیار و حوالی قلندران آواره نموده گریزان و رو به مزار نهاده و اجازه ضرب و شتم و آزار ایشان را به بسیاری از دوستان داده است.»^۲

بدین گونه، تقسیم حوزه صلاحیت قضایی بین حکمرانان دولتی و مجتهدان مبسوط‌الید، در اکثر موارد محکوم به هیچ اصل و ضابطه حقوقی نبود و در عمل کاملاً وابسته به قدرت، سیاست و مدیریت شخص حکمران وقت در برابر مجتهد محل بود.^۳ به‌طور کلی، اگر چه مجتهدان و حواشی و اطرافیان ایشان می‌خواستند که مراجع انحصاری دادرسی در همه دعاوی و تظلمات باشند، اما حکمرانان علی‌الرسم علاوه بر رسیدگی به احداث اربعه، در پرونده‌های حقوقی هم با گرفتن ده درصد از ارزش خواسته از دادخواهان ایرانی و پنج درصد از دادخواهان بیگانه به پرونده‌های تجاری نیز رسیدگی می‌کردند.^۴ به

۱. حامدالگار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، تهران، ص ۲۸.

۲. آقامحمدعلی کرمانشاهی مجتهد، رساله خیرانیه، به نقل از افکار فلسفی ملاصدرا، تألیف سیدحسن امین، چاپ ششم، ص ۱۵۹؛ نیز: همایونی، مسعود، تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهیه، بنیاد عرفان مولانا، لندن، بی‌تا (چاپ سوم)، ص ۲۰ به بعد.

۳. نمونه آن، حد زدن حاج‌شیخ محمدباقر همدانی از مجتهدان زاهد همدان در قبل از مشروطیت بود که می‌گفت: «من به تکلیف شرعی خود عمل می‌کنم و هیچ چیز مانع اقدامات من نمی‌تواند بشود». ولی نایب‌الحکومه باهوش به ملاقات او رفت و گفت: «یا اجازه دهید که حکم شما را ما اجرا کنیم تا شما حاکم شرع و ما حاکم عرف باشیم، یا امنیت شهر را هم شما به عهده بگیرید تا تکلیف از ما ساقط شود (صدرالاشراف، خاطرات).

علاوه، در مواردی هم که مجتهدان محلی به اصطلاح مبسوط‌الید نبودند و نیروی کافی یا سپاه خصوصی برای اجرای احکام خود نداشتند، حکمرانان دولتی، با گرفتن مبلغی به عنوان «حق‌الاجرا» از محکوم‌له به اجرای احکام صادر از محاکم شرع می‌پرداختند.^۱

افضل‌الملک کرمانی که خود در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار به مدت دو سال با داشتن سمت پیشکاری حکومت (نایب‌الحکومه) سبزوار، به قول خودش «تحقیقات در تظلمات رعایای آن بلد را به عهده» داشت،^۲ در خصوص مجتهد متعین و حاکم شرع متنفذ سبزوار، یعنی حاج میرزا ابراهیم شریعتمدار (وفات ۱۳۱۵ق) نوشته است:

«حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار... در صفحه ایران از اعجوبه‌های جهان... دربلده سبزوار ساکن بودند، اما والی خراسان را به یک اشاره خود معزول می‌ساختند... شأن ایشان اجل بر این بود که رشوتی بستانند و حکم ناحق بدهند، لکن در حمایت و رعایت اشخاصی که به ایشان پناه می‌بردند، طوری سعی بودند که ممکن بود شخص ناحقی در ادعای خود کار از پیش ببرد و مدعی علیه، مظلوم واقع گردد.»^۳

افضل‌الملک سپس به مواردی چند از دعاوی ملکی اشاره دارد که در یک مورد جمعی از رعایای بی‌کس و کار در مسئله آب نهری که از خویشاوندان شریعتمدار بودند، محروم شدند. افضل‌الملک در پی ارجاع پرونده به میرزا حسین مجتهد شهرستانی که در مقام حاکم شرع، حق را به آن رعایای بی‌نام و نشان داده بود، در صدد اجرای حکم صادره از حکام شرع برمی‌آید. در این وقت، بستگان شریعتمدار به او مراجعه کرده و از او استفتاء مطلب کردند. شریعتمدار در مقام دفاع از وابستگان خود به انظار و فتاوی مخالف فقیهان سلف استناد کرده و به قول افضل‌الملک «شریعتمدار چون می‌خواست از این دسته حمایت کند و به فتوای علمای این زمان نمی‌توانست «حکمت بذلک» گوید و حکم حقانیت دهد، لهذا به اختلاف آراء مجتهدین رجوع کرده در صدر عریضه این دسته، به عبارت عربیه نگاشت که شیخ مفید در کتاب فلان در چنین مورد، چنین می‌گوید، که آن عبارت دلیل بر حقانیت این دسته بود.» افضل‌الملک برای آن که هم از حقوق رعایا دفاع کند و هم مسؤولیت صدور حکم ناحق را به عهده نگیرد، در جواب نگارش شریعتمدار، ضمن تشریح و تبیین شکایت رعایا نوشته است که من با احکام فقهای سلف آشنایی ندارم، اگر

1. Ibid, p. 115.

۲. غلام‌حسین افضل‌الملک کرمانی، *افضل‌التواریخ*، چاپ محمد مشیری، تهران، ۱۳۶۱، ص ۲۰۵.

۳. همان، صص ۲۱۳-۲۰۵.

شما و یا دیگر فقیهان زنده در این باب حکم و فتوایی داشته باشید، بفرمایید تا حکومت اجرا کند. شریعتمدار نیز در برابر این موضع گیری زیرکانه حاضر به دادن حکم به ناحق نشده و در نتیجه افضل الملک توانست حکم سابق خود را به سود رعایا و ضرر بستگان شریعتمدار اجرا کند. عین عبارات افضل الملک درباره این مرافعه این است:

مرحوم شریعتمدار میل نداشتند که به امر ناحق فتوا دهند، ولی از بستگان خود به رمز و اشاره خیلی تقویت می کردند که مجریان احکام ملتی و دولتی مجبور به امضاء بودند... من بنده که... از حمایت مرحوم شریعتمدار در حق بستگان خود اطلاع داشتم، با چندین قرنیة حالیه و مقالیه، دانستم که مرحوم شریعتمدار هم خواسته است صریحاً بی دینی نکند و به رأی یکی از علمای سلف متمسک شود، و هم از بستگان خود حمایت ورزد... من این داستان پراکنده برای آن نگاهشتم که دیگر دانشمندان یاسا و قانون ملتی، حمایت بستگان خود را کنار انداخته و تعصب نورزیده، در هر حال که باشند درباره دشمن یا دوست، به طور صراحت مقصد نگارند و توریه در کار نیارند.^۱

۲-۲-۳- مراجع دادرسی اختصاصی

افزون بر نهادهای دادرسی رسمی دولتی و شرعی، در عصر قاجار دادگاه‌های اختصاصی نیز وجود داشت که مهم‌تر از همه، دادگاه‌های اختصاصی بازرگانی، از یک سو، و مراجع قضایی کسولی (کاپیتولاسیون) از سوی دیگر بود.

۲-۳-۱- مجلس تجارت

برای رسیدگی به دعاوی تجاری میان بازرگانان ایران، به سال ۱۳۰۱ ق دادگاه ویژه‌ای با عنوان «مجلس وکلای تجار ایران» تشکیل شد. این دادگاه که به اختصار «مجلس تجارت» خوانده می‌شد، در تهران متمرکز بود، ولی در سرتاسر ایران شعب منظمی داشت که برای حفظ منافع بازرگانان، با اختیارات قضایی به حل و فصل اختلافات بین بازرگانان می‌پرداخت و از مداخله‌های ناروای حکام شرع و عرف در مسایل تجاری و سوءاستفاده آنان از دعاوی و مطالبات بین بازرگانان جلوگیری می‌کرد.

صلاحیت قضایی مجلس تجارت، آن را به طور جدی و مستقیم به تصادم با محاکم شرع می‌کشاند، چرا که حکام شرع، علی‌الاصول در تمام پرونده‌ها، اعم از ملکی و مالی،

مدنی و تجاری، خود را به رسیدگی صالح می‌دانستند. اما تجار توانستند ناصرالدین شاه را راضی کنند که مصالح اقتصادی مملکت اقتضا می‌کند که دعاوی تجاری در محکمه مخصوص که متشکل از نمایندگان صنف بازرگانان باشد، بر اساس آگاهی‌های عرفی از آداب و رسوم و عرف تجاری فیصله یابد و لذا بازرگانان تهران «کتابچه»، یعنی اساسنامه و دستورالعملی تدوین کرده و به توشیح پادشاه رساندند که طی آن علاوه بر پیشنهاد تأسیس اداره ثبت اسناد و املاک در دیوان‌خانه و نیز تأسیس بانک بازرگانی، مقرر شده بود که دادگاه ویژه تجار به شرح زیر صلاحیت رسیدگی به دعاوی بازرگانان را داشته باشد:

اولاً، اگر طرفین دعوی هر دو بازرگان باشند، مجلس تجارت طرفین را به محکمه احضار کرده و فصل خصومت و احقاق حق کند.

ثانیاً، اگر مدعی، تاجر و طرف دعوی یکی از مأموران لشکری یا کشوری باشند، مجلس تجارت پس از رسیدگی به اسناد مدعی و اثبات حقانیت او، با نامه‌ای احترام‌آمیز ایصال حقوق تاجر را از مدعی علیه بخواهد و اگر این تقاضا ترتیب اثر داده نشد، حکم صادره به صدر اعظم گزارش شود تا دستور داده شود که محکوم به از موجب و مرسوم و مستمری محکوم علیه کسر و به تاجر ایصال گردد.

ثالثاً، اگر مدعی تاجر و طرف دعوی یکی از «علما و سادات و طلاب و اهل علم» باشد، از آنان نیز با «احترام»، «رقعه مطالبه حقوق» شود و چنانچه محکوم علیه، مسامحه و کوتاهی در پرداخت دین خود نمود، آن هم به «عرض اولیای دولت خواهد رسید و احقاق حق به عمل می‌آید».

رابعاً، هر گاه شخص غیر تاجر از شخص تاجر طلبی داشته باشد، او نیز باید در مرحله اول به محکمه تجارت مراجعه کند و تنها در صورتی که این دادگاه اختصاصی، حق او را احقاق کرد به محاکم شرعی مراجعه کند.

خامساً، هر کس که ادعای خلاف واقعی در محکمه تجارت مطرح کند، پس از احراز عدم استحقاق، باید ده درصد مبلغ خواسته را به محکمه بپردازد.

سادساً، اگر محکوم علیه در پرداخت محکوم به مسامحه کرد، مجلس و کلای تجار حق توقیف و حبس او را دارد و به علاوه، در محدوده صلاحیت‌های مختلف خود، می‌تواند مستنکف از ادای دین یا ورشکسته به تقصیر را «حبس» و به هر وسیله‌ای که بتواند حق مردم را وصول نماید، که از جمله حق فروش املاک، مستغلات، خانه و اثاث‌البیت مدیون و ایصال ثمن آنها به داین است و چنانچه مدیون مدعی افلاس شد، محکمه تجارت

«مراتب را به عرض اولیای دولت قاهره می‌رساند و مستدعی می‌شوند که آن شخص را در انبار دولت، حبس مؤبد نمایند».^۱

محکمه تجارت در تهران، در نیمه شوال ۱۳۰۱ق به ریاست حاج محمدحسن امین‌الضرب و عضویت آقای علی‌اکبر دهدشتی، حاج محمدحسین کاشانی، سیدخلف، حاج محمدحسین عمو، حاج ابراهیم، حاج عبدالرزاق، حاج ابوالفتح، و حاج محمدجعفر، تشکیل شد و در سرتاسر کشور، از جمله رشت، نیز محکمه‌ای مشابه با انتخاب بازرگانان تأسیس گردید.^۲

۲-۲-۳-۲- مراجع قضایی کنسولی (کاپیتولاسیون)

به دلیل رضایت‌بخش نبودن نظام‌های دادرسی عرفی و شرعی در ایران برای بازرگانان اروپایی، نخست شاه‌عباس کبیر به خواهش سرآنتونی شرلی فرمانی صادر کرد که بازرگانان انگلیس را از صلاحیت دادگاه‌های ایرانی معاف می‌کرد. از آن پس، کشورهای دیگر اروپایی نیز به تکاپو افتادند تا شهروندان خود را به مراجع قضایی ایران تسلیم نکنند. اما علی‌الاصول ایران، این دعوی را از طرف دولت‌های بیگانه نمی‌پذیرفت و اگر هم گاه به این امر رضایت می‌داد، بیشتر جنبه موردی و خاص داشت. تا آن که پس از شکست ایران از روس در زمان فتحعلی‌شاه قاجار، امپراتوری روسیه با زبردستی، عدم صلاحیت دادگاه‌های ایرانی را نسبت به شهروندان دولت فاتح در معاهده صلح ترکمانچای به‌طور رسمی و نهادینه ثبت و ضبط کرد و بابرقراری رژیم قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون)، حق قضاوت کنسولگری روسیه را در همه پرونده‌های حقوقی و کیفری تابعان دولت روسیه در حوزه قضایی ایران بر این دولت مغلوب تحمیل کرد. به این ترتیب که:

۱- برابر فصل هفتم معاهده ترکمانچای، در دعاوی حقوقی (مدنی و تجاری)، صلاحیت دادگاه‌های ایران چنین تضعیف، بلکه سلب شد که:

الف- اگر هر دو طرف دعوی در پرونده مطروحه در ایران، از اتباع روسیه بودند، دعوی در صلاحیت انحصاری کنسولگری سفارت روسیه در ایران، بدون هر گونه مداخله‌ای از سوی مراجع قضایی ایران، قرار گرفت.

۱. خانابایانی، پنجاه سال تاریخ ناصری، (نشر علم، تهران، ۱۳۷۵)، ج ۳، صص ۱۴۸-۱۳۶.

۲. همان، ۱۴۱-۱۵۰.

ب- اگر یک طرف دعوی در پرونده مطروحه در ایران، از اتباع روسیه و طرف دیگر تبعه دول خارجه (غیرایرانی) بود، مراجع قضایی ایران و صلاحیت رسیدگی به دعوی را نداشت، مگر این که هر دو طرف برای محاکمه شدن به توسط دادگاه‌های ایرانی توافق می‌کردند. (در چنین موردی، مسلم بود که فرد تبعه روسیه نوعاً با آگاهی از این که حق قضاوت کنسولی برای وی از سوی دولت متبوع او محفوظ است، به صلاحیت مراجع قضایی تن در نمی‌دهد. در عین حال، ممکن بود در پرونده‌های مرتبط با احوال شخصی، اگر هم تبعه روسیه و هم طرف دعوی غیرایرانی او هر دو مسلمان شیعی می‌بودند، به رسیدگی پرونده خود نزد حکام شرع رضایت دهند).

ج- اگر یک طرف دعوی در پرونده مطروحه در ایران، از اتباع روسیه و طرف دیگر تبعه دولت ایران بود، پرونده در دادگاه ویژه‌ای با حضور و مشارکت کنسول روسیه و نماینده دولت ایران، اما برابر قوانین روسیه حل و فصل می‌شد.

۲- در محاکمات جزایی، بر طبق فصل هشتم معاهده ترکمانچای، هر گونه تعقیب جزایی اتباع روسیه در خاک ایران در صلاحیت انحصاری کنسولگری روسیه قرار داشت و محاکمه بر اساس قوانین کیفری روسیه برگزار می‌شد.^۱

پس از تحمیل رژیم کاپیتولاسیون از سوی روسیه بر ایران، دولت عثمانی و تمام دولت‌های اروپایی که با ایران توافق‌نامه‌هایی امضا می‌کردند، به عنوان «دولت کامله‌الوداد»، همانند دولت روسیه، نسبت به پرونده‌های حقوقی و جزایی شهروندان خود در خاک ایران از حق قضاوت کنسولی بهره‌مند می‌شدند.

بدین گونه، اتباع دولت‌های روسیه، عثمانی، انگلیس، فرانسه و آلمان از زمان فتحعلی شاه قاجار تا بیست و چند سال پس از مشروطیت که زمینه خاسرجی الغای کاپیتولاسیون پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ با معاهده ایران و شوروی در ۱۹۲۱ (۲۳ آذر ۱۳۰۰) و زمینه داخلی آن با انحلال عدلیه و تجدید تشکیلات آن به دست علی‌اکبر داور در ۱۳۰۶ فراهم شد، از تعقیب و محاکمه توسط دادگاه‌های ایرانی مصونیت داشتند.^۲

در عصر قاجار نه تنها اتباع خارجی در همه پرونده‌های جنایی از پرونده‌های حقوقی و تجاری در دادگاه‌های غیر ایرانی در خاک ایران برابر قوانین ماهوی و شکلی دولت متبوع خود محاکمه می‌شدند، بلکه حتی در این اوضاع و احوال، متهمان ایرانی نیز از ترس

۱. Amin, S.H. *Middle East Legal Systems*. Glasgow, Royston. 1985, pp. 52-59.

۲. عباسقلی گلشایبان، *سگدشته‌ها و خاطرات*، (انیشین، تهران، ۱۳۷۷)، صص ۱۳۵، ۱۴۳ و ۱۹۹.

تعقیب دولت متبوع خود (مأموران دولت ایران) و نیز شاکیان و دادخواهان ایرانی، به امید جلب حمایت بیگانگان، برای احقاق حقوق خود به سفارت‌خانه‌های خارجی متوسل می‌شدند. برای مثال، سر آرتور هاردینگ (وزیرمختار انگلیس) در عصر مظفرالدین‌شاه (قبل از تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس) در خاطرات خود نوشته است که:

«یک بار در عرض ماه‌های گرم تابستان که محل کار سفارت به قلهک منتقل شده بود، برای چند هفته متوالی شخصاً متوجه این منظره شدم که یک دادخواه ایرانی، پیرمردی سر طاس، خود را محکم به پایه فلزی پرچم سفارت انگلیس که پرچم رسمی انگلیس بر فراز آن در اهتزاز بود، طناب پیچ کرده است و حاضر نیست از آن جدا شود، مگر این که اولیای سفارت دقیقاً به شکایتش رسیدگی کنند و داد او را از بیدادگران بستانند.»^۱

به علاوه، بسیاری از بازرگانان ایرانی نیز برای فرار از مشکلات دادرسی در ایران، خود را به سفارت‌های بیگانه وامی‌بستند تا با استفاده از کاپیتولاسیون، از فقدان امنیت قضایی در ایران مصون بمانند. نمونه‌ای جالب از این پرونده‌ها، پرونده حاجی میرزا عبدالکریم (داماد فتحعلی‌شاه) است که با وجود چهل سال اقامت در ایران و داشتن املاک غیرمنقول در ایران، خود را تبعه انگلیس و مشمول کاپیتولاسیون می‌دانست. سرانجام، پرونده مطالبات حاجی عبدالکریم علیه آجودان‌باشی، در یک کمیسیون بین‌المللی متشکل از نمایندگان سفارت‌خانه‌های انگلیس و فرانسه و نماینده دولت ایران، بر اساس رأی شش کارشناس (سه نفر به انتخاب مدعی و سه نفر به انتخاب مدعی علیه) مطرح شد. اما حاجی عبدالکریم که اعتمادی به کارشناسان ایرانی نداشت، در نهایت مجبور شد که خود را تبعه ایران قلمداد کند.^۲

۳- اصلاحات قضایی در عصر ناصری

اکنون پس از ذکر کلیاتی درباره نظام قضایی عصر قاجار، به مطالعه روند اصلاحات قضایی این دوره می‌پردازیم که از عصر ناصری شروع شد و به انقلاب مشروطیت و اعلام استقلال قوه قضائیه در قانون اساسی عصر مشروطیت پایان یافت. مطالعه سیر این تحولات و اصلاحات که تا قبل از مشروطیت به‌طور متناوب ادامه داشت، نشان می‌دهد که نظام استبدادی عصر قاجار تعهد کافی به اجرای این اصلاحات نداشت و در نتیجه، این

۱. فصلنامه/ایران، چاپ لندن، شماره ۹ (پاییز ۱۳۷۶)، ص ۸۹

اصلاحات بی‌اثر ماند، چرا که اگر چه ناصرالدین‌شاه در طول سلطنت تقریباً پنجاه‌ساله خود، مکرر در زمینه رسیدگی به تظلمات و شکایات مردم، با صدور فرمان‌هایی در این زمینه به فکر اصلاحاتی برای سراسری کردن نظام دادگستری کشور و محدود کردن تسلط والیان و حاکمان مختلف کشور بر جان و مال مردم افتاد. اما این فرمان‌ها به دلیل طبیعت استبدادی نظام سیاسی به نتیجه دلخواه نرسید و در پایان، شخص ناصرالدین‌شاه به دست یک تن از کسانی که مکرر مورد ظلم و ستم قرار گرفته و به دادخواهی‌های او رسیدگی نشده بود، کشته شد.

در مجموع، اصلاحات قضایی پنجاه‌ساله سلطنت ناصرالدین‌شاه را می‌توان به سه دوره پیوسته به هم تقسیم کرد:

اول- اصلاحات امیرکبیر

دوم- اصلاحات پس از قتل امیرکبیر

سوم- اصلاحات سپهسالار

۱-۳- اصلاحات امیرکبیر

میرزاتقی‌خان امیرکبیر (۱۲۳-۱۲۶۸ق) صدراعظم ترقی‌خواه و اصلاح‌طلب عصر ناصری، در دستگاه میرزاابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی تربیت شد و با نبوغ خاص خود از نازل‌ترین مراتب خانوادگی و طبقاتی، به عالی‌ترین مشاغل دیوانی و سیاسی رسید؛ به این نحو که نخست مأموریت مهم رفع اختلافات مرزی میان ایران و عثمانی و سپس پیشکاری ولی‌عهد (ناصرالدین‌میرزا) در آذربایجان را متعهد شد و پس از مرگ محمدشاه، با تدبیر و کفایت خاص خود، زمینه‌چینی‌های رقیبان ولی‌عهد و مدعیان سلطنت را خنثی کرد و پایه‌های سلطنت قانونی ولی‌عهد جوان (ناصرالدین‌شاه) را استوار ساخت و شاه نیز او را به لقب «امیرکبیر» و فرمان صدارت عظمی در ذی‌قعدة ۱۲۶۵ق سرفراز کرد.

امیرکبیر در مدت سه سال صدارت خود، در همه زمینه‌های کشوری و لشکری، ملی و بین‌المللی، اداری و اقتصادی و همچنین قضایی دست به اصلاحات زد. او در زمینه بین‌المللی به خلاف سیاستمداران آن عصر که بعضی نفع ایران را در نزدیک شدن به روسیه و بعضی در نزدیک شدن به انگلیس می‌دانستند، در مقام حفظ استقلال ایران از هر دو همسایه شمالی و جنوبی بود. در زمینه ملی نیز به قول خودش آرزومند بود که در ایران «کنستیتوسیون» برقرار کند. برای اصلاح نهاد قضایی، نیز، امیرکبیر به این شیوه‌ها دست زد:

۱- نخست اینکه خود «در گفت و گوهای حقوقی و محاکمات شرعی... مداخله و رسیدگی می کرد»،^۱ اما پس از این که متوجه شد صلاحیت علمی و عملی کافی و شم قضایی وافی برای احقاق حق ذوی الحقوق ندارد و بر اثر بدخوانی عبارتی در اسناد در قضاوت مرتکب اشتباه شده است، در مقام تجدید نظر به طرف ذی حق در دعوی گفت:

«اعتراف می کنم که در حکم، اشتباه کرده ام و جمله ای را در یکی از اسناد که دلیل حقانیت شما بوده است، ملتفت نشده ام... لیکن حکمی را که به مدعی شما داده ام، نسخ نمی کنم... و ده هزار تومان قیمت ملک را... از مال خود به شما می دهم».^۲

امیر کبیر پس از تجربه، «خویش را از محاکمات مشکله معاف داشته و متداعیین را غالب با مأموری به محاضر شرعیه ارجاع می نمود».^۳

۲- اقدام دیگر امیر کبیر، تجدید و تقویت «دیوان عدالت» قدیم عصر عباس میرزا نایب السلطنه با عنوان جدید «دیوان خانه بزرگ پادشاهی» به مثابه عالی ترین مرجع دادرسی عرفی در سرتاسر ایران بود. حدود صلاحیت این دیوان خانه در برابر صلاحیت عام محاضر شرع که مستقلاً زیر نظر مجتهدان شیعه اداره می شد، به مسایل کیفری (احداث اربعه) و دعاوی مدنی و تجاری ایرانیان غیر مسلمان محدود بود. بدین گونه، دیوان خانه می توانست در عرض محاضر شرع به همه دعاوی عرفی رسیدگی کند.^۴ همین احیای صلاحیت دیوان خانه و تقویت این مرجع دادرسی عرفی، موجب مخالفت جمعی از عالمان دینی که صلاحیت عام و ولایت تام خود را در امر قضا در خطر می دیدند، شد، به حدی که بعضی فقیهان به حربۀ تکفیر متوسل شده و گفتند که «اسلامیت امیر، مشکوک است!»

۳- امیر کبیر کوشید که همزمان با تجدید حیات دیوان خانه بزرگ پادشاهی و تقویت دادرسی عرفی، سطح محاضر شرع را نیز از جهت اجرای عدالت و رسیدگی به شکایت شاکیان، با حذف مجتهدان غیر عادل از صحنه قضاوت، ارتقاء دهد. حادثه ای که موجب سلب اعتقاد امیر از بعضی از حاکمان شرع شد، این بود که شخصی که از یک تن از ملازمان مخصوص و مقرب امیر، طلبکار بود، شکایت او را به امیر برد. امیر، شکایت شاکي را به محضر شیخ عبدالرحیم بروجردی ارجاع داد. آن مجتهد، پس از رسیدگی به پرونده،

۱. اسماعیل شیخ المشایخ امیر معزی، *نوادیر الامیر*، چاپ سیدعلی آل داود، تهران، ص ۳۱۳.

۲. همان، صص ۳۱۴-۳۱۳.

۳. همان، ص ۳۱۴.

۴. مرتضی راوندی، *سیر قانون و دادگستری در ایران*، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۵۴ به بعد.

حق را با مدعی دید، ولی چون طرف شکایت از مقربان امیر بود، در صدور حکم تعلل ورزید و نزد امیر آمد و گفت:

«در محاکمه فلان و فلان، آنچه محقق شده و به ثبوت پیوسته این است که خادم سرکاری، محکوم است، اکنون چه قسم می‌فرمایید عمل را فیصل دهم؟»^۱

امیر از این استمزاج حاکم شرع سخت برآشفته و دیگر به او اعتنایی نکرد و از آن پس، شیخ عبدالحسین تهرانی معروف به شیخ‌العراقین را به سمت قاضی شرع تهران منصوب کرد و از این رهگذر نوعی نظارت رسمی دولت را بر حاکم شرع آغاز کرد. یعنی با انجام اصلاحاتی در دیوان‌خانه بزرگ پادشاهی، چنین مقرر داشت که انتخاب حاکم شرع برای رسیدگی به دعاوی مردم باید به نظر دیوان‌خانه باشد. همچنین، اجرای مفاد احکام صادر از محاکم شرع، موکول به تأیید رسمی حکم شرعی از طرف دیوان‌خانه عدلیه گردید.

۴- در زمینه پرونده‌های کیفری نیز امیر کبیر شکنجه متهمان را به کلی ممنوع کرد.

۵- برای تقویت صلاحیت دیوان‌خانه، امیر کبیر، رسیدگی به پرونده‌های ایرانیان غیرمسلمان را در صلاحیت انحصاری دیوان‌خانه مرکزی در تهران قرار داد.

۶- اقدام دیگر امیر کبیر در جهت تقویت نظام قضایی ایران، کوشش در محدود کردن موردی دخالت سفارت‌خانه‌های بیگانه در حمایت از دعاوی حقوقی مطرح شده در ایران به اتکای نظام کاپیتولاسیون بود. نمونه‌ای از این موارد، دعوی معروف حاج میرزا عبدالکریم (داماد فتحعلی‌شاه قاجار) علیه حسین‌خان آجودان‌باشی بود که چون حاج میرزا عبدالکریم، از وصول طلب بسیار کلان خود به رسم وام به بهره سالیانه بیست و پنج درصد از آجودان‌باشی (پس از عزل او از والی‌گری فارس) مأیوس شد، به این بهانه که زادگاه او هندوستان و هندوستان هم بخشی از امپراتوری بریتانیاست، با ادعای تابعیت بریتانیایی، برای احقاق حقوق خود به سفارت انگلیس متوسل شد. ولی وقتی که وزیرمختار انگلیس به حمایت از او برخاست، امیر کبیر با استدلال‌های قضایی و اداری در مقام تخصیص حکم برآمد و در برابر سفارت‌خانه انگلیس محکم ایستاد و در پاسخ نوشت که مدعی مذکور، در اصل زاده قندهار است نه هند، و به علاوه چهل سال است که در ایران ساکن و در این کشور دارای اموال غیرمنقول و به علاوه داماد پادشاه ایران است. اگر دعوایی دارد، مانند بقیه اتباع ایران به محاکم شرع مراجعه کند.^۲

۱. شیخ‌المشایخ امیر معزی، همانجا، ص ۳۱۵.

۳-۲. اصلاحات پس از قتل امیر کبیر

شیوهٔ صدارت و مدیریت امیر کبیر و سرسختی او در ایجاد یک نظام منسجم قانونی، دیوانی و قضایی در ایران، برای او دشمنان بسیاری پدید آورد که به عزل او از صدارت در محرم ۱۲۶۸ ق و قتل او در ربیع‌الاول همان سال انجامید. اما ناصرالدین شاه که پس از قتل امیر کبیر بر مرگ او مکرر تأسف می‌خورد، در موارد عدیده چرخهٔ متناوب اصلاحات قضایی را در حقیقت در جهت احیای همان اصول تمرکزگرایی در امر دادرسی عرفی، از یک سو، و تصفیهٔ قضات نامناسب از سوی دیگر ادامه داد.

ناصرالدین شاه در جهت اصلاح و تعدیل نظام سیاسی، دیوانی و قضایی کشور، پس از عزل میرزا آقاخان نوری در ۱۲۷۵ قمری از صدارت، به راهنمایی یک تن از ایرانیان تحصیل کردهٔ انگلستان به نام سیدجعفرخان مشیرالدوله فراهانی ملقب به مهندس‌باشی (وفات ۱۲۷۹ ق)، یک دارالشورای دولتی تأسیس کرد که به اصطلاح هیأت وزیران (کابینه) او باشد. از شش وزیر، یکی که در رأس «وزارت عدلیه» قرار گرفت، عباسقلی‌خان معتمدالدوله جوانشیر، نخستین وزیر دادگستری ایران، بود.^۱ همزمان با نصب وزیر عدلیه، شاه در مقام احیای تشکیلات دادرسی متمرکز مورد نظر امیر کبیر برآمد و با تقویت دیوان‌خانه، طی فرمانی هر گونه تخطی از آرای دیوان‌خانه را از سوی وزیران، والیان و حاکمان، در حکم مخالفت با شخص شاه قلمداد نمود. به علاوه، برای افزودن بر اهمیت دیوان‌خانه که در حوزهٔ صلاحیت وزیر عدلیه بود، در مقابل صلاحیت‌های دیگر وزیران مقرر داشت که:

اولاً، دیوان‌خانه حق دارد که طرف شکایت را از هر وزارت‌خانه به دیوان‌خانه احضار کند.

ثانیاً، هر وزارت‌خانه‌ای که در یکی از پرونده‌های دیوان‌خانه ذی‌نفع باشد، می‌تواند نماینده‌ای به عنوان ناظر بر جریان رسیدگی آن پرونده به دیوان‌خانه بفرستد.

ثالثاً، اگر مراجع اختصاصی وزارت‌خانه‌ای (مانند «محکمهٔ تجارت» در وزارت تجارت برای حل اختلاف میان بازرگانان، و «محکمهٔ عسکری» در وزارت جنگ برای رسیدگی به تخلفات نظامیان) مستقلاً در پرونده‌های خاصی حق رسیدگی ماهوی به موضوع داشته باشند. دیوان‌خانه باید شخصی را به سمت ناظر به دادگاه اختصاصی آن

وزارت‌خانه بفرستد تا از صحت گردش کار قضایی در آن وزارت‌خانه اطمینان حاصل کند.

رابعاً، اگر موضوع پرونده‌ای مابۀ اختلاف میان دو یا چند وزارت‌خانه مختلف باشد، رسیدگی به آن از صلاحیت دادگاه‌های اختصاصی وزارت‌خانه‌ها خارج است و باید برای رسیدگی به دیوان‌خانه ارجاع شود.

خامساً، علاوه بر دیوان‌خانه مرکزی در تهران که زیر نظر امیر دیوان اداره می‌شود، برای هر یک از شهرهای مستقل باید یک قاضی عرفی به نام دیوان‌بیگی از طرف دیوان‌خانه مرکزی با حکم مخصوص از طرف شاه منصوب شود تا بر عملکرد تمام مراجع قضایی عرفی و شرعی حوزه مأموریت خود نظارت کند و از شیوۀ دادرسی والیان ایالت‌ها و حاکمان شهرهای منطقه تحت نظارت خود، به تناسب و تناوب گزارش‌های کسافی به دیوان‌خانه مرکزی بفرستد.^۱

این فرمان دقیق و مفصل، بر اثر اعتراض والیان و حاکمان، که اجرای آن را در حوزه مأموریت خود معارض امنیت عمومی و حسن اجرای وظایف حکومتی می‌دانستند، به مرحله اجرا نرسید.

صندوق عدل

ناصرالدین‌شاه نهادی به نام «دیوان تظلمات عامه» (یعنی همان «دیوان مظالم» معهود عصر اسلامی که تقلیدی از بار عام شاهان ساسانی برای رسیدگی به دادخواهی‌ها و شکایت‌های عامۀ مردم بود)، در ۱۲۷۷ق/ ۱۸۶۰م تأسیس کرد. این دیوان، که عالی‌ترین مرجع دادرسی اداری بود، باید با حضور شاه به شکایت‌های آحاد و افراد شهروندان ایرانی علیه مأموران دولت رسیدگی می‌کرد. شاه همه هفته روزهای یکشنبه را از صبح تا غروب به این امر اختصاص می‌داد. برای رسیدگی به دادخواهی کسانی که در خارج از پایتخت بودند و قدرت آمدن به دربار را نداشتند، به پیشنهاد امین‌الملک (رئیس دارالشورای دولتی)، ترتیبی داده شد که با «نصب صندوق عدل» عرایض ایشان از طریق چاپارخانه (پست دولتی) به دست شاه برسد. این دیوان مظالم، معادل شورای دولتی فرانسه، مرجع عالی حل اختلاف شکایات اداری بود و صلاحیت رسیدگی به دعاوی مدنی و کیفری را نداشت و کاری چندان نیز نداشت. با این همه، شاه به خط خود بر بخشنامه‌ای چنین افزود:

۱. محمدحسن اعتمادالسلطنه، *مرآت البلدان ناصری*، تهران، ۱۲۹۷ق.

«آنچه از عرایض عارضین که حکم محکمه بر احقاق حق آنها صادر شده است... اگر از وزرا... در اجرای احکام مقرر... مسامحه ظاهر شود... عارض مأذون خواهد بود که اهمال و تسامح اجراکنندگان را به عرض عریضه در پیشگاه حضور مبارک شاهنشاهی ظاهر کند... تا تنبیهات لازمه جاری شود»^۱.

شاه به علاوه به امین‌الملک کتباً دستور داد:

«در این امر صندوق عدالت نباید هیچ کس مداخله کند، در چاپ، همان‌طور که من اول نوشته بودم، بی کم و زیاد، همان‌طور بنویسید. دیگر اسم دیوان‌خانه و اعتمادالسلطنه هیچ کدام لازم نیست»^۲.

بعضی نویسندگان مانند لرد کرزن که از چشم خصومت به همه اصلاحات ایران می‌نگرند، نوشته‌اند که وقتی صندوق‌های عدالت را «که کلید آن در نزد خود شاه بود»^۱) باز کردند، مشاهده شد که شکایتی در جوف آنها وجود ندارد و «شهریار ایران نیز شاد و خرم بود که کسی در قلمرو شاهنشاهی گرفتار ظلم و تعدی نمی‌باشد!»، اما بعدها معلوم شد که حکمرایان محلی مأموران مخصوصی در اطراف صندوق‌های عدل گذاشته‌اند که «هر کس به آن صندوق‌ها نزدیک می‌شد، فوری گرفتار و به جزای خود می‌رسید که دیگر کسی جرأت نکرده به آن صندوق‌های عدل نگاه کند»^۳.

به هر حال، مسلم آن است که نصب صندوق عدل، به نتیجه‌ای نرسید و پس از چندی، از سوی شاه در بوتۀ اجمال گذاشته شد.^۴

نظمیه

ناصرالدین‌شاه پس از بازگشت از سفر اول اروپای خود، باز در مقام ایجاد امنیت قضایی دست به اصلاحاتی زد و از جمله «نظمیه» ای جدید به سبک پلیس اروپایی در تهران دایر کرد. با این همه، وقایع مختلف در ایالات و ولایات کشور که در فرمان‌های شاه انعکاس یافته است، نشان می‌دهد که نظام استبدادی قادر به حفظ کامل نظم عمومی و برقراری عدالت قضایی در سطح کشور نبوده است. چنان که در ۱۲۸۰ق، بر اثر نزاع دسته‌جمعی

۱. بیانی، همانجا، ج ۴، ص ۹.

۲. بیانی، همانجا، ص ۱۰.

۳. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ۵، ص ۱۳۹۸.

۴. مستوفی، زندگانی من، صص ۹۲-۹۳.

«الواط و اشرار» کاشان طی مراسم تعزیه گردانی روز عاشورا در بازار آن شهر، شیرازه امور از دست حاکم کاشان (عیسی خان بیگلربیگی قاجار) خارج شد و پس از چندین روز که قضیه به مرکز منتقل گردید، ناصرالدین شاه، با صلاحدید امین الدوله، مصدق الدوله غفاری را برای برقراری نظم و حفظ امنیت شهر به کاشان فرستاد و طی دستخطی به او دستور داد:

«جمع الواط و اشرار و مرتکبین این عمل شنیع را گرفته، محبوس کرده، خانه‌های آنها را خراب و ویران نموده، آثاری از مایملک آنها در خاک کاشان و غیره نگذاری... به هیچ وجه ملاحظه بستگی الواط را نسبت به علماء و اعیان ولایت نداشته باش و خدمت مرجوعه را انجام بده.»^۱

در پی چنین بی‌نظمی‌هایی که در گوشه و کنار کشور به وقوع می‌پیوست، سرانجام ناصرالدین شاه در ۱۲۸۱ق با تأسیس «مجلس تنظیمات حسنه» دستور داد که در تمام شهرها، صندوق شکایاتی (با عنوان «صندوق عدالت») نصب کنند، تا هر کس هر شکایتی از هر مقام و مرجعی دارد، مستقیماً با نوشتن عریضه‌ای به شاه عارض شود تا موضوع شکایت او در «مجلس تنظیمات حسنه» بررسی و حسب مورد از او رفع ظلم شود. نمونه این عریض، شکایتی است که عباس قلی خان خمسه‌ای «در جزو عریض صندوق عدالت» از تبریز به شاه نوشته و بر اثر آن شکایت، «مجلس تنظیمات حسنه»، نامه‌ای به «نظام‌الملک وزیر عدلیه اعظم» نوشته تا بانوی طرف شکایت که از وابستگان شخص وزیر بوده است، مردی را به نمایندگی خود برای پاسخگویی به آن شکایت به مجلس تنظیمات اعزام دارد.^۲ با این همه، شواهد تاریخی و ادبی به خوبی حاکم است که این برنامه‌های اصلاحی، به نتایج رضایت‌بخشی در جهت تعمیم عدالت قضایی در سطح کشور منتج نشده است.^۳ بلکه به قول «پیغمبر دزدان»، همچنان «دزدان محکمه» از «دزدان گردنه» نابه‌کارتر بوده‌اند و لذا دزدان سرگردنه به یکدیگر می‌گفته‌اند:

قلم چون بر بنای قاضی آمد
ولای قاضی که آمالش دراز است

خدا، از دزدی ما، راضی آمد
دهانش چون نهنگ از آرز، باز است^۴

۱. امین الدوله، *استاد سیاسی*، به نقل از *تحولات اجتماعی در عصر قاجار*، به قلم احمد نیکوهست، تهران، دایرةالمعارف ایران شناسی، ۱۳۸۲، بخش نظمی.

2. Flore, op cit, p. 123

۳. سیف‌الله وحیدنیا، *خاطرات و اسناد*، (وحید، تهران، ۱۳۶۹)، بخش اسناد، ص ۲۴۲ (صفحات گراور اسناد بدون شماره است).

۴. قارانی کرمانی، *پیغمبر دزدان*، چاپ محمدابراهیم باستانی کرمانی، (پرستو، تهران، ۱۳۴۵)، ص ۱۲۱.

۳-۳- اصلاحات سپهسالار

سومین موج اصلاحات عصر ناصری در زمینه نظام قضایی و آداب و ترتیبات دادرسی، در پی انتصاب میرزا حسین خان سپهسالار (۱۲۹۸-۱۲۴۳ق / ۱۸۸۱-۱۸۲۷م) اتفاق افتاد. وی پس از مدتی سفارت در عثمانی، در ۱۲۸۷ق به ایران احضار شد و نخست به سمت «وزارت عدلیه و اوقاف» و سپس به سمت صدارت عظمایی برگزیده شد. سپهسالار، به حقیقت، سمت وزارت عدلیه را از پدرش میرزا نبی خان قزوینی که به سبک بازمانده از سنت دیوان بیگی عصر صفوی، «امیر دیوان‌خانه» عصر قاجار، یعنی رئیس تشکیلات دادرسی عرفی کشور در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بود، به ارث برد. اما این وزیر جدید، از جهت اهداف عدالت‌خواهی و شیوه‌های رسیدن به آن با اسلاف خود، همچون پدرش که امیر دیوان‌خانه بود یا معتمدالدوله جوانشیر که نخستین وزیر عدلیه ناصرالدین شاه بود، تفاوت داشت. زیرا وی به‌طور جدی تحت تأثیر الگوی اصلاحات و تنظیمات محل مأموریت خود در عثمانی، از یک سو، و اندیشه‌های اصلاح‌گران سکولار تجدد‌گرایسی همچون میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، فتحعلی آخوندزاده و یوسف خان مستشارالدوله، از سوی دیگر، بود. این تأثیر به اندازه‌ای روشن و شفاف بود که سپهسالار بدون پرده‌پوشی شخص‌اخیر را به سمت معاون و مشاور خود در وزارت عدلیه برگزید و سعی کرد که (با اقتباس از نهضت تنظیمات عثمانی) نظام قضایی و دیوانی ایران را با تقلید از قوانین اروپایی اصلاح کند. وزارت عدلیه سپهسالار، شامل شش دایره مختلف، یعنی چهار دادگاه و دو بخش اداری بود. این دادگاه‌ها و ادارات عبارت بودند از:

- ۱- «مجلس تحقیق دعاوی» که در حقیقت معادل دادسرا و شامل قضات تحقیق (بازپرسان) و مسؤول رسیدگی به شکایات عمومی مردم بود.
- ۲- «مجلس جنایت» که در حقیقت دادگاه کیفری و مسؤول رسیدگی و محاکمه کسانی بود که «مجلس تحقیق» به اصطلاح امروز برای آنان قرار اتهام صادر کرده بود.
- ۳- «محکمه تجارت» که دادگاه تخصصی برای رسیدگی به دعاوی تجاری بین بازرگانان بود.
- ۴- «محکمه املاک» که دادگاه تخصصی برای رسیدگی به دعاوی مالکیت در اموال غیرمنقول بود.
- ۵- «دایره اجرای احکام»، که موظف بود تمام احکام صادره از دادگاه‌های چهارگانه بالا را ثبت و سپس اجرا کند.

۶- دایرة تنظیم قوانین که در صدد آن بود با تدوین دستورالعمل‌ها و مقررات جدید در زمینه‌های مختلف به‌طور اساسی نهادهای مرتبط با اجرای عدالت را - چه در وزارت عدلیه و چه در دیگر وزارت‌خانه‌ها یا نهادهای عمومی - اصلاح کند.^۱

سپهسالار در زمان وزارت عدلیه، علاوه بر مبارزه با رشوه‌خواری، به تقویت نظام قضایی عرفی پرداخت و سرانجام در ۱۲۸۸ق (نوزده سال پس از مرگ امیر کبیر) به صدارت رسید. سپهسالار با تأسیس وزارت‌خانه‌های منظمی به سبک اروپایی، و از جمله احیای وزارت عدلیه، اصلاح ساختار دیوانی و قضایی این وزارتخانه را آغاز کرد. وی در جهت قانونمند کردن تشکیلات عدلیه، ناصرالدین‌شاه را که فرمان‌های پیشین او در جهت اصلاح نظام قضایی بی‌اثر مانده بود، واداشت تا دوباره طی فرمانی جدید به همه‌الیان و حاکمان سراسر کشور دستور بدهد که خود ایشان هیچ متهمی را به هیچ وجه مجازات و مکافات نکنند و همه متهمان را پس از تشکیل پرونده و دستگیری و بازجویی از ایشان برای محاکمه و مجازات نهایی به «وزارت عدلیه اعظم» اعزام دارند تا زیر نظر شخص شاه پس از احراز مجرمیت هر متهم، مجازات مقصر معین شود.^۲ این دستور بخصوص در مورد حکم اعدام - حتی در حوزه قصاص شرعی که به واقع حق اولیای دوم بود - به‌طور جدی اعمال می‌شد؛ یعنی هیچ مقصری قبل از اجازه شخص شاه اعدام نمی‌شد. عکس کسی را که واجب‌القتل بود، با خلاصه پرونده او به نظر شاه می‌رساندند و شاه اگر او را عفو نمی‌کرد، به خط خود می‌نوشت: «حاجت‌الدوله! ابلاغ کن فلان مقصر را آسوده کنند.»^۳ و این نوشته سند میرغضب برای کشتن مقصر شمرده می‌شد.

ناصرالدین‌شاه همچنین در ۱۲۹۱ق با تأسیس «مجلس تنظیمات حسنه» که سپهسالار در مقام صدراعظم (و بعد از عزل از صدارت در مقام وزیر امور خارجه) و اعتصادالسلطنه در مقام وزیر علوم نیز از اعضای آن بودند، قدمی دیگر در مسیر «نشر معدلت و انصاف و رفع جور و اعتساف برداشت و طی فرمانی به تفصیل، تکلیف حکام ولایات تهران، قزوین، سمنان و دامغان، قم، ساوه و زرند، دماوند، کاشان، فیروزکوه و خسوار را نسبت به «مرافعات شرعیه» معین کرد.^۴ محدودیت جغرافیایی این فرمان می‌رساند که دولت مرکزی

۱. فریدون آدمیت، *اندیشه‌های ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار*، تهران، ۱۳۵۱؛ نیز:

Flore, p. 122-123

۲. محیط طباطبایی، همانجا، صص ۶۱-۶۲.

۳. سیف‌الله وحیدنیا، *خاطرات سیاسی و تاریخی*، (فردوسی، تهران، ۱۳۶۲)، صص ۲۰۳-۲۰۱.

۴. سیف‌الله وحیدنیا، *خاطرات و اسناد*، (وحید، تهران)، صص ۱۷۱-۱۷۰.

در مناطقی که مجتهدان مبسوط‌الید متعین، از یک سو، و والیان و حاکمان مستقل مستبد، از جمله و مخصوصاً ظل‌السلطان، از سوی دیگر، حکومت داشته‌اند، یا نخواستند، یا نمی‌توانسته است وضع موجود را با اصلاحات پیشنهادی خود برهم زند. لذا در مجموع، این‌گونه فرمان‌های شاهانه، اگر چه شاید تا حدی در تهران و حاکم‌نشین‌های کوچک مذکور در این فرمان، بین مراجع قضایی عرفی و شرعی توازنی ایجاد کرده بود، ولی در سطح کشور، از یک سو به علت مخالفت والیان و حاکمان محلی با هر دستورالعملی که برای آنان محدودیتی ایجاد می‌کرد، در تأمین عدالت قضایی تأثیری نکرد،^۱ و از سوی دیگر، بر اثر مشروعیت سنتی حاکمان شرع، از قدرت روحانیانی که به استقلال از دولت به ترافع دعاوی می‌نشستند، چیزی نکاست. چنان‌که اولاً، سرانجام، با مداخله مستقیم ملاعلی کنی از تهران، سپهسالار در ۱۲۹۱ق از صدارت برکنار شد و ثانیاً، دستورالعمل‌های وزارت عدلیه اعظم و حتی فرمان‌های شخص شاه همچون خطی که بر یخ نوشته باشند، در مرحله اجرایی تأثیر و فاقد ضمانت اجرا بود؛ چنان‌که در ۱۲۹۲ق، یعنی یک سال پس از تأسیس مجلس تنظیمات حسنه، یک‌تن از مجتهدان مقیم قم به نام حاج‌ملا محمد صادق قمی (وفات ۱۲۹۸ق) طی نامه‌ای شکوه آمیز، مظالم و زورگویی‌های وزیران و مأموران حکومتی را به تفصیل بر قلم آورده و می‌گوید که وی از شنیدن «وضع تنظیمات» (دادرسی از طریق مجلس تنظیمات حسنه) و «جعل صنادیق عدل» (نصب «صندوق عدالت» برای شکایت‌های شاکیان در خارج از مرکز) از سوی شاه، «مغرور» شده، برای دادخواهی به «دارالخلافه» (تهران) آمده و در آنجا دیده است که:

مباشترین امور دیوانی... هر حکم که درباره هر یک از ایشان می‌شود، اغماض و اهمال را فرض می‌دانند و قرض می‌دهند تا خوردن مال دیوان یا اتلاف جان و مال مسلمانان به اضعاف... بلکه به آلاف... استرداد کنند. چنان‌که بر ملا می‌گویند: با فلان امیر یا فلان حاکم چگونه می‌توان درشتی نمود؟ یا: فلان دستخط [پادشاه] را چگونه می‌توان مجبری داشت؟ این همه‌های و هوی و این همه گفت‌وگو و این همه زمزمه انصاف و همه‌مۀ عدالت، مخصوص حمال و جمال است، نه از برای ارکان و رجال. در قضیه که متداعیین علی‌السوا باشند، رجوع به مرجحات خارجی می‌شود... اگر در احقاق حق مظلومی اصرار شود، می‌گویند: این دستخط [پادشاه] ظاهری است و نمی‌دانم بطون سبعة دستخط از کجا برایشان کشف شد؟... به‌طور تحقیق بدانند [یعنی شاه بدانند و آگاه باشد] که دسته دسته

دستخط‌های قطعی ثبتی در دست مردم مظلوم مانده، به هیچ کس دسترسی ندارند. هر گاه ثبتی دستخط‌های مبارک بردارند، بعد از مدتی از انجام آنها جويا شوند، مشهود خواهد شد که این مظلومین به حالت اول، باقی هستند.^۱

سپهسالار پس از معزول شدن از صدارت در ۱۲۹۱ چندی در سمت وزیر امور خارجه به خدمت پرداخت و بعد دوباره صدراعظم شد، ولی کاری نتوانست از پیش ببرد و بالاخره پس از سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا در ۱۲۹۷ق از تمام مناصب خود معزول و به حکومت قزوین منصوب شد، اما در پی شورش شیخ عبیدالله شمرینی در آذربایجان غربی و حمله او به ارومیه، ناصرالدین شاه او را برای دفع فتنه شیخ عبید به پیشکاری آذربایجان فرستاد.^۲

۳-۴- عدالت قضایی در زمان صدارت امین‌السلطان

صدور فرمان‌های دیگر ناصرالدین شاه در طول سال‌های ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۹ق در مقام تقویت دیوان‌خانه مرکزی زیر نظر وزیر عدلیه نیز نشانه آن است که در سطح کشور به فرمان‌ها و دست‌خط‌های پیشین شاه ترتیب اثری داده نمی‌شد. سپهسالار نیز به دلیل مخالفت طبقه امیران و نجبا، مخصوصاً فرهاد میرزا معتمدالدوله عموی شاه، از یک سو، و خصومت و دشمنی طبقه روحانیان و علما، از سوی دیگر، توأم با بدنامی او در میان عامه به دلیل تشویق شاه به سفر اروپا و بدتر از آن سوءاستفاده‌های شخصی او، از جمله رشوه گرفتن در مقابل امتیاز دادن به بیرون‌رویتر، به کلی از اعتبار افتاد، چندان که وقتی شاه به همراه سپهسالار از اروپا وارد خاک ایران شد، شاه در پی اولتیماتوم ملاعلی کنی (مجتهد متنفذ پایتخت) مجبور شد سپهسالار را همانجا از صدارت عزل کند. در پی انتصاب میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان به صدارت، با افزایش قدرت اجرایی صدراعظم، از قدرت و اعتبار وزارت‌خانه به‌طور عام و از قدرت و اعتبار دیوان‌خانه، که زیر نظر وزیر عدلیه بود، به‌طور خاص، کاسته شد. امین‌السلطان، که پیش از این از قول احتشام‌السلطنه، حاکم زنجان، نحوه رسیدگی او را به عرایض عارضان ذکر کردیم - که چگونه حتی بدون خواندن عریضه، آنها را برای دلخوشی مراجعان مهر می‌کرد - مجموعاً نوزده سال (سیزده سال در عصر ناصری و شش سال در عصر مظفرالدین شاه) در ایران صدارت کرد. در طول این مدت،

۱. سید حسین طباطبایی، «نامه حاج ملامحمد صادق قمی به ناصرالدین شاه، خاطرات و اسناد» (به کوشش س. وحیدنیا)، ۱۳۶۴، صص ۲۰-۲۲.

۲. سید حسن امین، شورش شیخ عبید کرد، ره‌آورد، ش ۵۹ (بهار ۱۳۸۱).

اصلاحات مترقیانه دورهٔ صدارت سپهسالار در جهت قانونمند کردن تشکیلات عدلیه به کلی از هم فروپاشید، بلکه اصلاح‌طلبان و آزادی‌خواهانی مانند شیخ‌احمد روحی، خبیرالملک و میرزا آقاخان کرمانی که خواستار قانونمند کردن نظام سیاسی و قضایی ایران بودند، بر اثر پافشاری امین‌السلطان (البته در دورهٔ صدارت او در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه) از عثمانی استرداد و در ایران اعدام شدند.

در طول صدارت امین‌السلطان، ناصرالدین‌شاه، همانند دوران پیش از عزل سپهسالار، مکرر فرمان‌هایی دایر به حرمت مال و جان و ناموس اتباع ایران صادر می‌کرد و به ویژه در ۱۳۰۵ق بار دیگر طی فرمانی خطاب به والیان ایالت‌های ایران، اعلام کرد که هیچ کس حق ندارد به جان و مال احدی از رعایا، دست‌درازی کند. ولی این فرمان نیز مثل ده‌ها فرمان پیش از آن، کمترین تأثیری در جهت رفع ظلم از شهروندان ایرانی که گرفتار والیان و حاکمان ظالم منصوب از سوی شاه بودند، نداشت.

نمونهٔ وضع بسیار ناگوار عدالت قضایی در ایران، آیین دادرسی در دستگاه ظل‌السلطان است که تقریباً بر نصف ایران حکومت می‌کرد، و آن، چنین بود که هر کس شکایتی داشت باید به «سرطویله» ظل‌السلطان در اصفهان می‌رفت و بر روی سکوی سر طویله می‌ایستاد تا شب جمعه که نوعاً ظل‌السلطان در معیت خدمهٔ خود به آن محل می‌آمد، شکایت خود را به عرض برساند. ناگفته نماند که اگر شاکی مطلبی به عرض می‌رسانید که ظل‌السلطان را خوش نمی‌آمد، ممکن بود به عذابی الیم، تا سر حد اعدام، مبتلا شود. لذا شاکی، هر چند بی‌گناه، اول باید دست از جان می‌شست و سپس به امید رسیدگی احتمالی به شکایتش به سر طویلهٔ ظل‌السلطان می‌رفت.^۱ همچنین اگر کسی به فرمان‌های شاه مغرور می‌شد و به امید نجات از ستم والیانی چون ظل‌السلطان، به شخص شاه متوسل می‌شد، باز هم عاقبت بسیار وخیمی را انتظار می‌کشید. برای نمونه، یک تن از بازرگانان اصفهان که ظل‌السلطان طلب کلان اون را نمی‌داد، به ناصرالدین‌شاه عارض شد. وقتی این جسارت — یعنی مطالبهٔ حق شرعی و عرفی از سوی این دادخواه بی‌پناه به ظل‌السلطان رسید، او را احضار کرد و خطاب به او گفت: تو باید دل و جگر بزرگی داشته باشی که از من به شاه شکایت کرده‌ای! پس به عملهٔ عذاب خود دستور داد که سینهٔ آن بازرگان بیچاره را بشکافند و جگرش را در آورده به ظل‌السلطان نشان دهند تا وی ببیند که این عامی خام با چه دل و جرأتی از او به شاه شکایت کرده است.^۲

۱. رحمت‌الله دلیجانی، «داستان ظل‌السلطان و ملأرحیم»، *ره‌آورد*، شمارهٔ ۵۲.

2. Benjamin, S.G.W., *Persia and the Persians*. Boston. 1886, Chapter 16.

این اوضاع، منحصر به اقتدار شخص ظل‌السلطان نبود، بلکه بیش و کم در همه ولایات کوچک و بزرگ دیگر وضعیتی مشابه حاکم بود. برای نمونه، در موردی مشابه، یکی از دادخواهان بی‌پناه که از یزد برای شکایت از مظالم جلال‌الدوله (پسر ظل‌السلطان) به تهران آمده، نقل کرده است که در تهران:

با چند نفر از متظلمین دیگر که آن هم سرگردان بودند، قرارداد کردیم که روزی که شاه به شاهزاده‌عبدالعظیم می‌رود، مجتمعاً در سر راهش - برای جلب توجه - حلقوم‌های خود را ببریم. روز معهود... همین که کالسکه نمودار شد، اظهار کردم: رفقا! شروع کنید و حلقوم‌های خود را ببرید! ولی هیچ کدام اقدامی نکرد... ناچار خودم شهادت به خراج داده حلقوم خود را بریدم و خون جاری شد.^۱

اما درجهٔ فقدان عدالت قضایی به اندازه‌ای بود که حتی پس از این که شاکی با بریدن حلقوم خود و به خطر انداختن جان خود، توجه و ترحم ناصرالدین‌شاه را جلب می‌کند و شاه شکایت این دادخواه بی‌گناه را می‌شنود و به او وعدهٔ مساعدت و دستور عودت به یزد می‌دهد، این شاکی بی‌پناه پس از بازگشت به حوزهٔ قضایی یزد، نه تنها به حقوق خود نمی‌رسد، بلکه از طرف جلال‌الدوله حاکم محل، «مورد تعقیب و عتاب قرار گرفته» و ناچار خانه و زندگانی خود را در یزد رها کرده و به مشهد فرار می‌کند.^۲

باز شبیه همین واقعه است سرگذشت میرزارضا کرمانی (قاتل ناصرالدین‌شاه) که پاسخ‌های او در مجلس بازپرسی‌اش در یکم ماه ربیع‌الاول ۱۳۱۴/۱۰ اوت ۱۸۹۶ نشان می‌دهد که کامران میرزا نایب‌السلطنه (پسر ناصرالدین‌شاه) حاکم تهران، بهای شال‌های گرانبهای ابریشمی و خزئی را که از این کاسب دستفروش خریده بود، نمی‌پرداخت. لذا میرزارضا به ناچار روزی که جمعی از شاهزادگان و ارکان دولت در مقر فرمانداری و به اصطلاح «دیوان‌خانه» نایب‌السلطنه حضور داشتند، برای زنده کردن طلب خود، با لحن بلند و عبارات ناخوشایند به مطالبهٔ طلب خود مجبور می‌شود. نایب‌السلطنه ناگزیر برای حفظ آبروی خود به آقابالاخان سردار افخم (وکیل‌الدوله) که همه‌کاره و کارگزار او بوده، در حضور حاضران دستور می‌دهد که طلب او را بپردازند و بدین گونه، اما با کم کردن سیصد تومان از هزار و صد تومان طلب او و نیز با تنبیه بدنی او، یعنی کتک و پشت‌گردنی و توسری طلبکار بیچاره، حساب او را تسویه می‌کنند،^۳ و به قول علی‌خان ظهیرالدوله

۱. احمد فرهنگ، «حاجی مهدی سربریده» خاطرات و اسناد، ۱۳۶۴، ص ۷۷.

۲. همانجا، ص ۷۷.

۳. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، ص ۱۱۸.

داماد ناصرالدین شاه)، «تا زمانی که پول را شماره می کردند، به میرزارضا توسری می زدند!»^۱ اما سردار افخم، کارگزار نایب السلطنه، به همین کنککاری ظالمانه و خفت آور طلبکار جسور که در حضور بزرگان در مقام دادخواهی برآمده بود، اکتفا نکرد، بلکه به جرم این جسارت، پس از چندی، با پرونده سازی و بهانه گیری، میرزارضا کرمانی را به زندان افکند و او هیجده ماه در زندان، همبند حاج سیاح محلاتی معروف بود که در عصر ناصری بیست و چند سال شرق و غرب عالم را سیاحت کرده و حتی به آمریکا رفته و برای فرار از شرّ مظالم دولت ایران تبعه ینگه دنیا شده بود. باری، میرزارضا پس از آزاد شدن از زندان، برای اثبات بی گناهی خود و شکایت از پرونده سازی سردار افخم، خودش را زیر کالسکه نایب السلطنه انداخت و برای جلب توجه او، شکم خود را با کارد پاره کرد! اما نایب السلطنه، به جای رسیدگی به شکایت او و به عرض بازخواست از کارگزار خود سردار افخم، دستور داد او را دوباره حبس کنند!^۲

این اوضاع نشان می دهد که نه تنها ظل السلطان در اصفهان و جلال الدوله در یزد و دیگر والیان و حاکمان، با تنبیه شاکیان رخصت و فرصت تجدید نظر در اوامر خود و کارگزاران خود را نمی داده اند، بلکه حتی در حوزه قضایی تهران نیز که پادشاه وقت با صدور فرمان های پیاپی، خود را خواهان «نشر معدلت و انصاف و رفع جور و اعتساف»^۳ معرفی می کرد، تأثیری نداشت. از سوی دیگر، حائز اهمیت است که گفته شود این بی عدالتی ها منحصرأ به دست والیان و حاکمان منصوب از سوی شاه نسبت به دادخواهان بی نام و نشان در پرونده های شخصی و شکایت های موردی اعمال نمی شد، بلکه شخص شاه و عاملان او از قتل و زجر و حبس و تبعید و تخفیف و اهانت نسبت به بزرگترین شخصیت هایی که به دلیل اصلاح طلبی یا خیرخواهی عمومی، مغضوب سلطان می شدند، ابا نداشتند. برای نمونه، صدور دستور قتل امیر کبیر یا دستور تبعید سید جمال الدین اسدآبادی از سوی شخص شاه و به دلیل ایستادگی این رجال بزرگ در برابر استبداد او بود. اما اگر قتل امیر، محترمانه بود، تبعید سید جمال بیش از اندازه خفت آور و اهانت آمیز انجام شد. تا آنجا که مختارخان (حاکم قصبه حضرت عبدالعظیم)، سید را که از ترس شاه به سنت قدیم و قویم بست نشینی در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شده بود، دستگیر کرد و با رسوایی و

۱. ظهیرالدوله، همانجا، ص ۱۳.

۲. ادوارد براون، *انقلاب ایران*، تهران، صص ۶۷ به بعد.

۳. وحیدنیا، همانجا (ش ۳۸)، صص ۱۷۱-۱۷۰.

فضیحت دستور داد «در بازار، بند ازار او را بُریدند و مکشوف العورت، سر و پای برهنه به یابو بستند و به مأموران سوار سپردند و در سرمای سخت زمستان او را به جانب خانقین و سرحدات شمالی آن حرکت دادند.»^۱

در بسیاری موارد، غرض عمده سخت‌گیری والی یا حاکم نسبت به شخصیت‌های محلی سرکیسه کردن آنان بود. نمونه‌ای غریب از آنها که به شورش شیخ عیدالله کُرد در کردستانات در ۱۲۵۹ شمسی / ۱۲۹۸ ق منجر شد، مال‌اندوزی‌های لطفعلی میرزا حاکم ساوجبلاغ مکرری (مهاباد) بود که به یاغی شدن حمزه آقا منگور و همداستانی او با شیخ عید مذکور منجر شد.^۲ نمونه‌های دیگر سخت‌گیری شاهزاده عضدالسلطان والی گیلان و صدور حکم قتل محمدصادق خان اکبر (محتشم‌الملک، پدر حسن اکبر) و غارت خانه او در ۱۳۲۳ ق است که خاندان اکبر با دادن سی هزار تومان رشوه و شفیع کردن شیخ‌الملک اورنگ^۳ جان محمدصادق خان اکبر را خریدند.^۴

۴- نمونه‌هایی از رسیدگی به پرونده‌های قتل

در این بخش، نخست از چگونگی مجازات شدیدترین جنایت‌های همه اعصار، یعنی قتل نفس، سخن می‌گوییم و سپس جریان سه پرونده قتل را که گویاترین گزارش از وضع دادرسی در ایران در عصر قاجار تواند بود، بررسی می‌کنیم. برای این که در این بررسی رعایت انصاف و اعتدال شده باشد، یک مورد را از قتل مرد و زنی عادی در شهرستان‌ها و یک مورد را از قتل شخص شاه در تهران انتخاب کردیم.

۴-۱- پرونده قتل‌های عادی

قتل عمد در عصر قاجار بسیار اتفاق می‌افتاد و مجازات آن به حکم شرع، قصاص یا دیه بود، و البته دیه زن هم نصف دیه مرد بود. به هر صورت، خوبی‌های یک مرد هم با محاسبه قیمت شتر که در آن اوان فراوان بود، مبلغ فوق‌العاده‌ای نبود.

۱. امین‌الدوله، *خاطرات سیاسی*.

۲. سیدحسین امین، *شورش شیخ‌عید، ره‌آورد*، شماره ۵۹ (بهار ۱۳۸۱).

۳. برای شرح حال شیخ‌الملک اورنگ، ر.ک. امین، *سیدحسین، ره‌آورد*، شماره ۶۰ (تابستان ۱۳۸۱)، ص ۲۳۲.

۴. عبدالحسین اورنگ، (شیخ‌الملک)، *خاطرات گذشته، وحید (خاطرات)*، شماره هفتم، ص ۷۳۷.

۴-۱-۱- مجازات دیه

حاج عبدالغفار نجم‌الملک (۱۲۵۵-۱۳۲۶ق) از منجمان، مهندسان و ریاضی‌دانان عصر ناصری در ۱۲۹۹ق در سفرنامه خود می‌نویسد:

روز شبه ۲۶ [ذی‌حجه ۱۲۹۹] وارد قم شدیم... از معارف آنجا جناب آقامیرزا محمدحسین متولی‌باشی است که شخص متمول و مقتدری است بر تمام اهالی قم... از اتفاقات در شب یکشنبه ۲۷ [ذی‌حجه ۱۲۹۹]، یک نفر ساریان متولی‌باشی، بر سر چیزی جزئی منازعه نمود بایک نفر ساریان شاهی و به تیر تفنگ او را کشت؛ گویا به مبلغ سی تومان خونبها نموده‌اند.^۱

گفتنی است که در آن اوان، به گزارش همین نجم‌الملک، همان متولی‌باشی، شبانه‌روزی «سی تومان الی سی و پنج تومان مداخل ملکی داشته و سالی هشت‌هزار تومان از موقوفات حضرت معصومه (ع) متصرف بوده است».^۲ و باز، امام جمعه بروجرده، سالی «دو هزار تومان مداخل ملکی» داشته است.^۳ بنابراین، خونبهای یک شهروند ایرانی در آن روز، کمتر از درآمد یک روزه املاک شخصی متولی‌باشی قم و معادل درآمد شش روزه املاک شخصی امام جمعه بروجرده بوده است.

۴-۱-۲- مجازات قصاص

در ۱۲۹۸ق پس از چند سال جنگ و نزاع محلی بین دو طایفه سادات و قلعه در محلات و کمره، دختری پانزده‌ساله به نام شاهزاده بیگم فرزند سیدصدرالدین از طایفه سادات را به عنوان وجه‌المصالحه به عقد مردی پنجاه‌ساله به نام سلطان (سروان) عبدالله از طایفه قلعه درمی‌آورند، به آن امید که این ازدواج مصلحتی موجب صلح بین دو طایفه شود. یک سال بعد، زن جوان بیچاره که به خلاف میل خود و به زور شوهر کرده بود و دختری نیز از او متولد شده بود، از قلعه‌ای که در آنجا محبوس بوده مخفیانه کاغذی با مداد به پدر خود می‌نویسد که: «به هر وسیله هست مرا از این زندان پرورشت نجات بدهید».^۴

خانواده دختر، به علما و صلحای محل و نیز حاکم محلات متوسل می‌شوند. اما شوهر که با یکصد تفنگچی در قلعه مخصوص خود مقیم بوده، احدی را نمی‌پذیرد. بالاخره سحرگاهی همسر خود را به ضرب گلوله و سپس به ضرب کارد (سی و سه زخم) در

۱. نجم‌الملک، *سفرنامه خوزستان*، چاپ محمد دبیرسیاقی، (علمی تهران، ۱۳۴۱)، صص ۳-۴.

۲. همانجا، ص ۳.

۳. همانجا، ص ۱۷.

۴. محسن صدر، *خاطرات صدرالاشراف*، (وحید، تهران، ۱۳۶۴)، ص ۵۲.

رختخواب او کشته و بجه شیرخوارهٔ چهل روزه را نزد جسد نهاده و با تفنگچیان خود از قلعهٔ محلات فرار کرده و خود در حرم حضرت معصومه در قم متحصن می‌شود. خانوادهٔ مقتول، نعش او را به خانهٔ پدرش آورده، وضع جراحات وارده و تعداد آنها را ثبت و ضبط کرده، سپس برای دادخواهی جسد مقتول را به قم حمل کرده، از آنجا تلگرافی به ناصرالدین‌شاه عارض می‌شوند. شاه به اعتضادالدوله حاکم قم که داماد خود او بوده، دستور می‌دهد متهم به قتل را در خود صحن حضرت معصومه زنجیر کنند و اولیای دم به «مرافعهٔ شرعیه رجوع نمایند.»^۱ لذا ولی‌دم، که پدر آن دختر بود، به حاج سیدجواد مجتهد قمی مراجعه می‌کند و متهم که خود در حال تحصن بود، وکیل معین می‌کند.

دادرسی مدت چهل روز به طول می‌انجامد. متهم، منکر قتل عمدی همسرش می‌شود. اولیای دم نیز شاهد و بیته‌ای بر انجام قتل به دست متهم نداشتند و شهادت شهود همه از مقولهٔ قرائن و امارات یا شهادت علمی و طبی و تخصصی بوده و نمی‌توانسته مناط اثبات قتل به دست شخص معین باشد. لذا برابر قاعدهٔ فقهی، حاکم شرع به ولی‌دم تکلیف قسامه می‌کند؛ یعنی این که ولی‌مقتول، پنجاه مرتبه قسم یاد کند که شخص معین (متهم) قاتل عمدی است. پدر دختر، به حکم حاکم پنجاه بار سوگند شرعی بر زبان جاری می‌کند که سلطان عبدالله شخصاً و به عمد دختر او را به دست خود کشته است. در خاتمه، حاکم شرع، بر اساس قاعدهٔ قسامه حکم به قتل عمد صادر می‌کند. این حکم به ولی‌دم اجازه می‌داد که قاتل را قصاص کند، یا با گرفتن دیه (یا بدون آن) از خون او درگذرد. در این میان که اولیای دم بر قصاص قاتل مصمم بودند، بعضی از متنفذان هر کدام به جهتی با قصاص قاتل مخالفت می‌کنند. اول از همه، متولی‌باشی قم، مدعی می‌شود که شکستن بست، بی‌حرمتی به صاحب حرم است. او، و همچنین اعتضادالدوله حاکم قم، به صدراعظم (یوسف مستوفی‌الممالک) برای شکستن بست، متوسل می‌شوند.

دوم این که ظل‌السلطان، که سلطان عبدالله از افسران او بوده، و به نجات جان متهم بی‌علاقه نبوده، به اولیای دم پیشنهاد می‌کند که هر مقدار مال به عنوان دیه و غرامت بخواهند از اموال قاتل به ایشان خواهد داد و گرنه، قاتل می‌تواند با فرار از قم خود را به قلمرو خود او در اصفهان برساند. اما خانوادهٔ مقتول بر اجرای قصاص پافشاری می‌کنند و رونوشت حکم حاکم شرع را به همراه عریضه‌ای متظلمانه توسط یکی از بانوان حرم که با مقتول، نسبت داشته، به عرض شاه می‌رسانند. شاه، خطاب به محمدمیرزا تلگرافی قم، دستخطی تلگرافی به این مضمون به قم می‌فرستد:

«عبدالله سلطان قاتل را بدهید از بست بکشند و به دست سادات بدهید قصاص کنند. بست برای مظلوم است، نه برای ظالم. اگر اعتضادالسلطنه و متولی باشی، مخالفت دارند، هر دو را تحت‌الحفظ به تهران بفرستید. شاه»^۱

با رسیدن این دست خط تلگرافی، اعتضادالدوله حاکم قم، برابر مرسوم «لباس غضب» (لباس قرمز) پوشیده و برای اجرای حکم پادشاه با چند تن میرغضب و عده‌ای فراش که همه لباس قرمز پوشیده بودند، در معیت خانواده مقتول وارد صحن می‌شود. بدین گونه بست حرم را شکسته و قاتل را که قبلاً به زنجیر بسته شده بود، به دست خانواده مقتول می‌سپارند. خانواده مقتول، قاتل را از صحن بیرون برده، در ملاءعام، پس از وارد کردن چند زخم چاقو به شکم او، وی را سر می‌برند و سپس در مراجعت به محلات خانه قاتل را با خاک یکسان می‌کنند.^۲

۴-۲- پرونده قتل یک پادشاه

در ماه ذی‌قعدة ۱۳۱۳ق که فصل بهار و مقارن پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه بود، شاه روز جمعه هیجدهم ذی‌قعدة به منظور زیارت بقعه حضرت عبدالعظیم به قصبه حضرت عبدالعظیم رفت. شاه در آن سال‌ها به اندازه‌ای به محبوبیت خود نزد مردم مغرور شده بود که دستور اکید داده بود نظامیان و مأموران انتظامات، حرم را برای او خلوت نکنند و متعرض آمد و شد عادی مردم نشوند. لذا در حالی که تنها صدراعظم و چند تن از درباریان ملازم او بودند، بدون هیچ گونه احتیاطی به گوشه‌ای بالا سر ضریح حضرت عبدالعظیم رفته، مشغول دعا خواندن می‌شود. از سوی دیگر، میرزارضا کرمانی، از مریدان خاص سیدجمال‌الدین اسدآبادی، که پس از چهار سال و چند ماه زندان، از حبس آزاد شده بود، برای درددل نزد مرشدش سیدجمال‌الدین به اسلامبول رفته و از سیدجمال دستور گرفته بود که: «باید ریشه ظلم را بیرون بیاوری».^۳ لذا میرزارضا به‌طور مخفی از اسلامبول به تهران آمده و بدون آن که با کسی مراوده کند، در قصبه حضرت عبدالعظیم ساکن شده و منتظر فرصتی برای «قطع ریشه ظلم»، یعنی کشتن ناصرالدین شاه می‌شود. تا آن که آن روز، قربانی با پای خود به قربانگاه می‌آید. میرزارضا پاکتی روی دست گذاشته و مثل این که می‌خواهد عریضه‌ای به شاه بدهد، خود را به شاه نزدیک کرده، با تپانچه رولور که در دست داشته و لوله آن را زیر پاکت مخفی کرده بوده، قلب شاه را هدف گرفته، دو تیر خالی کرده و شاه را می‌کشد.

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان، صص ۵۸۵۹.

۳. براون، همانجا، ص ۶۷ به بعد.

قاتل را بلافاصله در حالی که هفت تیر در دست وی بوده، دستگیر کرده، به زنجیر بسته، زندانی می‌کنند و پس از بازپرسی‌های مقدماتی، عاقبت مجلس رسمی استنطاق و محاکمه او در روز اول ربیع‌الاول ۱۳۱۴ق. در باغ گلستان تشکیل می‌شود. در این مجلس، با حضور مشیرالدوله، وزیر عدلیه، از قاتل می‌پرسند که انگیزه او برای قتل شاه چه بوده است، و به عبارت مستنطق:

«شما از کجا به خیال قتل شاه شهید افتادید؟»

میرزارضا در پاسخ می‌گوید:

«از کجا نمی‌خواهد! از گندها و بندها که به ناحق کشیدم، و چوب‌ها که خوردم. شکم خود را پاره کردم. از مصیبت‌ها که در خانه نایب‌السلطنه و در امیریه [منزل نایب‌السلطنه کامران میرزا که چون به او امیرکبیر می‌گفتند، باغ مسکونی او را نیز «امیریه» نام نهاده بودند] و در قزوین و سایر جاها به سرم آمده. چهار سال و چهارماه در زنجیر و گنده بودم و حال آن که به خیال خودم خیر دولت و ملت را می‌خواستم.»^۱

بدین گونه میرزارضا با صراحت کامل به قتل عمد پادشاه اعتراف کرد و گفت که ندامتی ندارد. «ریشه ظلم و ستم را از ایران گندم و انتقام آفاسیدجمال [اسدآبادی] را گرفتم.» پس حکم قتل او صادر شد و او را در میدان سپهسالار به دار آویختند.^۲

نتیجه

ساختار قضایی ایران در عصر قاجار، ادامه شالوده‌ای بود که صفویان بنا نهادند و با تغییر مذهب رسمی ایران از فقه اهل سنت به فقه شیعه امامیه، تحولی شگرف در نهاد دادرسی و احکام ماهوی و شکلی مرتبط با آداب قضا و تعامل قضات و اجزای نهاد دادرسی با سلاطین و نظام سیاسی پدید آوردند. از جهت سازمان و تشکیلات و صلاحیت‌های قضایی، صفویان به تفکیک دادرسی شرعی (به ریاست مجتهدان و شیخ‌الاسلامان شیعه) از دادرسی عرفی (به ریاست دیوان‌بیگی) اقدام کردند و این صلاحیت دو گونه شرع و عرف از دوران صفوی به بعد در ایران ادامه یافت. یعنی اقدامات محمود و اشرف افغان در جهت حذف تشیع از ایران و برنامه نادرافشار در جهت اتحاد شیعه و سنی هیچ‌یک به نتیجه نرسید و لذا نهاد دادرسی در ایران پس از قتل نادر در ۱۱۶۰ق تا انقلاب مشروطیت در ۱۳۲۴ق بر پایه تفکیک صلاحیت‌های مراجع قضایی شرع و عرف استوار بود و بدین گونه، نظام قضایی عصر قاجار تا پیش از انقلاب مشروطیت، ادامه نظام قضایی عصر صفوی، مضاف بر

۱. همانجا.

۲. صدر، همانجا، صص ۸۴۸۰.

انحطاطی چند بود که بدتر از همه تضعیف صلاحیت‌های مراجع قضایی ایرانی به‌طور عام به دلیل کاپیتولاسیون (حق قضاوت کنسولی) دولت‌های بیگانه از یک‌سوی و فروپاشی نظام دادرسی عرفی متمرکز عصر صفوی زیر نظر دیوان‌بیگی از سوی دیگر بود.

اصلاحات متعدد و متناوبی که در عصر قاجار از دوران عباس میرزا ولی‌عهد تا قبل از پیروزی انقلاب مشروطیت، به ویژه در عهد ناصرالدین شاه از سوی امیرکبیر و سپهسالار در زمینه تقویت نهاد دادرسی عرفی و تجدید تشکیلات و آیین دادرسی دیوان‌خانه عظمی به عمل آمد، آثار محسوس چندانی در تأمین عدالت قضایی در سطح کشور نداشت. با این حال، تأسیس دیوان‌خانه عظمی که بالقوه می‌توانست نظام دادرسی عرفی متمرکزی را در ایران بنیاد نهد، از جهت فکر سراسری و همگانی کردن دادرسی در تاریخ ایران بسیار بااهمیت است. همچنین تشکیل «مجلس تنظیمات حسنه» و نصب «صندوق عدالت» در چاپارخانه‌ها برای اجرای عدالت اداری از سوی ناصرالدین شاه و نیز تصویب «مجلس وکلای تجار» که یک دادگاه اختصاصی و انتظامی مخصوص بازرگانان بود، از اهمیت بسیار برخوردار است. با این همه، باید تأکید کرد که این اقدامات به دلیل طبیعت استبدادی نظام سیاسی، از یک سو، و نداشتن قواعد و قوانین لازم‌الاتباع جا افتاده، از سوی دیگر، در تعمیم عدالت قضایی کاری نساخت. دیوان‌خانه عدالت عظمی نیز حتی در اوج انتظام و انسجام آن چندین محدودیت داشت، از جمله:

اول- آن که دیوان‌خانه عدلیه، به عنوان قوه قضائیه، از قوه مجریه، استقلال‌ناداشت و شخص پادشاه و اراده فردی او بزرگ‌ترین مرجع قانونی و ضامن اجرای احکام دیوان‌خانه شمرده می‌شد.

دوم- برخلاف راهکارهایی که برای رفع اختلاف میان مراجع عرفی پیش‌بینی شده بود، برای رفع اختلاف صلاحیت دیوان‌خانه با محاضر شرع، مرجع حل اختلافی تعیین نشده بود.

سوم- دیوان‌خانه، آیین دادرسی ثابتی نداشت.

گفتنی است که قتل ناصرالدین شاه قاجار به دست یکی از ایرانیان، به اعتراف شخص قاتل، به دلیل مظالمی بود که از سوی حاکمان عرفی و مخصوصاً پسر پادشاه (کامران میرزا حاکم تهران) بر او رفته بود. همچنان که باز در انقلاب مشروطیت، به دلیل مظالم حکام عرف، تأسیس «عدالت‌خانه» و محدود کردن قدرت حکام عرفی مهم‌ترین مطالبات سیاسی مردم ایران بود. به همین دلیل، قانون اساسی مشروطیت نیز اصل تفکیک صلاحیت‌های عرفی و شرعی را بدون کمترین اعتراضی پذیرفت.

فهرست منابع

منابع فارسی

- آدمیت، فریدون، *اندیشه‌های ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار*، تهران، ۱۳۵۱.
- احتشام السلطنه، *خاطرات*، چاپ موسوی، زوار، تهران.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن، *مرآت البلدان ناصری*، تهران، ۱۲۹۷ق.
- افضل‌الملک کرمانی، غلام‌حسین، *الفضل‌التواریخ*، چاپ محمد مشیری، تهران، ۱۳۶۱.
- البویه، گیوم آنتون، «تهران در نخستین سال‌های پایتخت»، *فصلنامه ایران*، شماره ۶ زمستان ۱۳۷۵.
- امیرمعزی، اسماعیل شیخ‌المشایخ، *نوادرا الامیر*، چاپ سیدعلی آل داود، تهران.
- امین‌الدوله، *اسناد سیاسی*، به نقل از *تحولات اجتماعی در عصر قاجار*، به قلم احمد نیکوهمت، تهران، دایرةالمعارف ایران شناسی، ۱۳۸۲، بخش نظمی.
- امین‌الدوله، *خاطرات سیاسی*.
- امین، سیدحسن، شورش شیخ‌عبید گرد، *ره‌آورد*، ش ۵۹ بهار ۱۳۸۱.
- امین، سیدحسن، «اصحاب سراج»، *اطلاعات سیاسی، اقتصادی*، سال چهاردهم، شماره سوم و چهارم آذر و دی ۱۳۷۸.
- اورنگ، عبدالحسین، شیخ‌الملک، *خاطرات گذشته*، وحید خاطرات، شماره هفتم.
- بامداد، مهدی، *رجال ایران*، ج ۶.
- براون، ادوارد، *انقلاب ایران*، تهران.
- بیانی، خانبابا، *پنجاه سال تاریخ ناصری*، نشر علم، تهران، ۱۳۷۵.
- حامد الگار، *نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت*، تهران.
- دلچانی، رحمت‌الله «داستان ظل‌السلطان و ملا رحیم»، *ره‌آورد*، شماره ۵۲.
- سپهر، *ناسخ‌التواریخ*، جلد قاجاریه.
- صدر، محسن، *خاطرات صدرالاشراف*، وحید، تهران، ۱۳۶۴.
- طباطبایی، سیدحسین، «نامه حاج‌ملا محمدصادق قمی به ناصرالدین‌شاه»، *خاطرات و اسناد* به کوشش س. وحیدنیا، ۱۳۶۴.
- طباطبایی، محمد محیط، *تاریخ دادگستری در ایران*، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۵۰.
- ظهیرالدوله، علی‌خان، *تاریخ بی‌دروغ*، انجمن اخوت، تهران، ۱۳۳۷.
- فرهنگ، احمد، «حاجی مهدی سربریده» *خاطرات و اسناد*، ۱۳۶۴.
- فصلنامه *ایران*، چاپ لندن، شماره ۹ پاییز ۱۳۷۶.
- کاظم بیگ، الکساندر، «سیر تحول تمدن در ایران»، ترجمه طهمورث ساجدی، *گیلان ما*، شماره ۱۰ بهار ۱۳۸۲.
- کرمانشاهی مجتهد، محمدعلی، *رسالة خیراتیه*، به نقل از افکار فلسفی ملاصدرا، تألیف سیدحسن امین، چاپ ششم.
- کرمانی، فارانی، *پیغمبر دزدان*، چاپ محمدابراهیم باستانی کرمانی، پرستو، تهران، ۱۳۴۵.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام، *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران.
- کیوان قزوینی، عباس‌علی، *شهیدیه*، چاپ دکتر شهرام پازوکی، عرفان ایران، ۱۳۷۹، ج ۳.
- گلشایبان، عباسقلی، *گذشته‌ها و خاطرات*، انیشتین، تهران، ۱۳۷۷.
- محمود، محمود، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*، ج ۵.

- مرتضی راوندی، *سیر قانون و دادگستری در ایران*، تهران، ۱۳۶۸.
- مستوفی، عبدالله، *شرح زندگی من*، تهران، ۱۳۴۳.
- منصورالسلطنه، مصطفی، *حقوق اساسی*، تهران، ۱۳۲۷ ق.
- نجفی، ناصر، *ایران در میان طوفان*، (کانون معرفت، تهران، ۱۳۳۶).
- نجم‌الملک، *سفرنامه خوزستان*، چاپ محمد دبیرسیاقی، (علمی تهران، ۱۳۴۱).
- همایونی، مسعود، *تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهیه*، بنیاد عرفان مولانا، لندن، بی تا (چاپ سوم).
- وحیدنیا، سیف‌الله، *خاطرات سیاسی و تاریخی*، (فردوسی، تهران، ۱۳۶۲).
- وحیدنیا، سیف‌الله، *خاطرات و اسناد*، (وحید، تهران، ۱۳۶۹)، بخش اسناد.

منابع انگلیسی

- Benjamin, S.G.W ,*Persia and the Persians*, Boston, 1886, Chapter 16.1
- Flore, W., "Judiciary", in Bosworth, C.E., *Qajar Iran*, Edinburgh University Press, 1983, pp. 113-114.
- Lambton, A.K.S" ,.The Case of Hiajj Abd al-Karim", in Bosworth, C.E., *Iran and Islam*, Edinburgh University Press, 1971. P. 337.